

شیخ فضل الله نوری؛ مصلح دین ورز و دادخواه*

● علی ابوالحسنی (مُنْدَر)

اشاره

مشروطیت، از حوادث بزرگ دوران معاصر است که، به لحاظ «تأثیر عمیق و ماندگار»ش بر سیاست و فرهنگ این سرزمین، نقطه عطفی در تاریخ به شمار می‌رود و امروزه بسیاری از صاحب‌نظران، بررسی مشروطیت و کاوش درباره ریشه‌ها و پیامدهای آن را، برای آشنایی نسل حاضر با پیشینه فرهنگ و سیاست کشور خویش، و عبرت‌گیری از آن در جهت بهبود وضعیت کنونی خود، امری حیاتی می‌شمرند. بررسی مشروطیت، اما، بدون پرداختن به مواضع فکری و سیاسی آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله نوری ممکن نیست. چه، وی در مراحل گوناگون تاریخ مشروطیت دخیل و مؤثر بوده و چنانچه مشروطیت را بستر بروز نخستین نزاع جدی و اصولی بین «دین» و «مدرنیسم» در تاریخ کشورمان به شمار آوریم، شیخ در آن هنگامه، پرچمدار دفاع از دین محسوب می‌شده و هزینه سنگینی را نیز بابت این امر پرداخت کرده است.

بررسی زندگی و افکار شیخ فضل‌الله نوری، از زاویه دیگر نیز (که این مقاله، به منظور آن گرد آمده) خالی از فایده و عبرت نیست، و آن بازکاوی نقش وی به مثابه یک «مصلح» پرتکاپو و تأثیرگذار در تاریخ معاصر است؛ شخصیتی که - حتی اگر افکار و رفتارش را صائب ندانیم - باید بپذیریم که با مبارزات خویش بر سیر تاریخ کشورمان در عصر مشروطیت و پس از آن تأثیر نهاده و حتی پس از گذشت ۷۰ سال از مرگ، بحثهای بسیاری را در دوران انقلاب اسلامی برانگیخته است. مقاله حاضر، شخصیت، اندیشه و عملکرد شیخ را از این زوایه مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

این بنده راقم سطور، سالیان دراز در حوزه تاریخ مشروطیت و زندگی شیخ فضل‌الله نوری

به تحقیق و پژوهش مشغول بوده و در خصوص شیخ فضل الله، افزون بر تألیف و انتشار آثاری چون نقش سه‌گانه شیخ شهید نوری در نهضت تحریم تنباکو و پایداری تا پای دار (در دهه ۱۳۶۰)، در سالهای اخیر نیز ۷ اثر با عناوین زیر روانه بازار کتاب کرده است، که می‌توان تفصیل پاره‌ای از مباحث این مقاله را از خلال آنها بازجست: ۱. آخرین آواز قوا! بازکاوی شخصیت و عملکرد شیخ فضل الله نوری بر اساس «آخرین برگ» زندگی او، و «فرجام» مشروطه ۲. شیخ فضل الله نوری و مکتب تاریخ‌نگاری مشروطه ۳. اندیشه سبز، زندگی سرخ، زمان و زندگی شیخ فضل الله نوری ۴. دیده بان، بیدار!؛ دیدگاهها و مواضع سیاسی و فرهنگی شیخ فضل الله نوری ۵. کارنامه شیخ فضل الله نوری؛ پرسشها و پاسخها ۶. خانه بر دامنه آتشفشان ۷. کالبدشکافی چند شایعه درباره شیخ فضل الله نوری.

۱. «اصلاح دین» و «اصلاح دینی»: یک بستر و دو رؤیا

فقیه، حکیم، سیاستمدار و نظریه پرداز بزرگ عصر مشروطه آیت الله حاج شیخ فضل الله نوری (تولد: ۲ ذی حجه ۱۲۵۹ - شهادت: ۱۳ رجب ۱۳۲۷ق) به لحاظ اهتمام به تغییر و تعدیل ساختار سیاسی - اجتماعی ایران (از «استبداد» به «قانونمندی») و دغدغه اصلاح جامعه بر پایه اصول و موازین اسلامی، در شمار مصلحان دینی فعال و تأثیرگذار کشورمان قرار دارد. تحلیلگران تاریخ و علوم اجتماعی نوعاً واژه «اصلاح» را به معنای تلاش برای تغییر «وضع موجود» در جهت ایجاد «وضع مطلوب» می‌گیرند که در مفهوم عام و گسترده خود، شامل دو صورت عمده «انقلاب» (تغییر دفعی و بنیادین) و «رفرم» (تحول تدریجی و روبنایی) می‌گردد. چنانکه این تعریف کلی را بپذیریم، بی‌گمان باید شیخ نوری را از اصلاح طلبان قرن اخیر کشورمان به حساب آوریم. زیرا وی به هدف تغییر و بهبود وضعیت جاری کشور خویش، با سبک و سلیقه خاصش، در چند جنبش بزرگ عصر خود همچون قیام تنباکو و عدالتخانه، شرکت فعال و مؤثر داشته و زمینه سرنگونی چند وزیر مقتدر را فراهم ساخته است.

از سوی دیگر: مقوله اصلاح و اصلاح گری، در تاریخ دو قرن اخیر ایران، به دو گونه، تفسیر و عمل شده است:

۱. اصلاح دین (= اصلاح فی الدین)؛

۲. اصلاح دینی (= اَلَا صَلَاحُ الدینی)

گروهی که جمع موسوم به «روشنفکران مذهبی» غالباً از آن جرگه‌اند، بین اسلام واقعی و اصیل با اسلام فقهاتی موجود، تضاد قائل شده و نجات مسلمین را در گرو اصلاح (به معنای تغییر و دستکاری) در عقاید و باورهای دینی معمول و متعارف آنها می‌شمردند و از لزوم پالایش و ویرایش این عقاید به مدل اندیشه‌ها و مکاتب رایج روز دم می‌زدند.^۱ متقابلاً گروهی

که «علمای اسلام» غالباً از آن جرگه و در رأس آن جرگه قرار دارند معتقدند که اسلام و تشیع رسمی موجود، که مهر تأیید فقها خورده، برای هدایت و نجات بشر، توان کافی دارد و تنها باید احکام و مقررات گوناگون آن را به عرصه زندگی آورد و به طور هماهنگ و نظام‌مند بر کرسی اجرا نشانند. آنچه از دین که در پهنه حیات فردی و اجتماعی بشر بدان عمل می‌شود، تقویت کرد و آنچه که مغفول مانده، «فقیهانه» شناخت و «دقیق و درست» به اجرا گذاشت.

گروه نخست (= روشنفکران مذهبی) اسلام را زندانی «ذهنیت موجود» مسلمین دانسته و با منحن شمردن این ذهنیت، مدعی است پیش از رهایی مسلمانان از زندان استبداد و استعمار، باید دین را از حصار باورهای معمول مسلمانان آزاد ساخت و سپس به سوی آزادی امت اسلامی از چنگال دشمنان و رفع موانع رشد و سعادت آن گام برداشت. گروه دوم (= علمای دین) - هر چند راه را یکسره بر نقد و ارزیابی آنچه که به نام دین در ذهن و دل مسلمین می‌گذرد نبسته و با تعامل پایاپای علمی میان تمدن‌ها، و بهره‌گیری از دستاوردهای مثبت دیگر ملل نیز (به شرط همخوانی با طبیعت شرقی - اسلامی - شیعی مردم این دیار) مخالفتی ندارد - اما بجز معتقد است که مشکل جوامع اسلامی و عامل انحطاط تدریجی آنان (گذشته از توطئه و تجاوز دشمنان رنگارنگ اسلام) عمدتاً چیزی جز عدم عمل به احکام نورانی اسلام نیست؛ همان احکامی که با تلاش و تکاپوی کارشناسان اسلام (فقهای پارسا) از کتاب و سنت معصومین علیهم‌السلام استخراج شده، و سعادت بشر در گرو عمل دقیق و همه‌جانبه به آنها است. به دیده این گروه، اصولاً زمانی می‌توان حکم به اصلاح و تغییر اسلام فقهاتی موجود کرد، که احکام آن دقیقاً و کاملاً توسط مجریان شایسته پیاده شده و کفایت و کارایی آن در عرصه عمل، مورد آزمون قرار گیرد. آنگاه اگر باز هم کمبود و کاستی‌ای مشاهده شد به تغییر اصول و فروع اسلام فقهاتی برآمد و یا برای رفع کمبودهای آن، از جای دیگر وام گرفت.

روشنفکر مذهبی، در پی اصلاح و ویرایش دین است و در این راه نیز چشم به «پروتستانیسیم» مارتین لوتر آلمانی و کالون انگلیسی (مصلحان مسیحی اروپا در قرن ۱۶ میلادی) دارد. ولی عالم متعارف دینی، در تکاپوی اصلاح جامعه به وسیله همان دیانتی است که حاصل برداشت علمی و روشمند فقها از متون و منابع اصیل اسلامی (قرآن، سنت معصومان و...) است. مدل مطلوب برای اصلاح جامعه و پیشرفت و ترقی آن، از نظر علما، همان شریعت اسلامی است که توسط فقهای پارسا در حوزه فقه و اخلاق و... تدوین شده است. ولی روشنفکر مذهبی، در اصلاح جامعه و رفع کاستیهای آن، کمابیش نظر به ایدئولوژیهای مسلط روز (سیانتیسیم، سوسیالیسم، لیبرالیسم، پلورالیسم و...) دارد. کسانی چون فتحعلی آخونداف، سید احمدخان و محمد عبده هر یک به سبک و سلیقه خاص خویش، در گروه اول قرار دارند و کسانی چون شیخ فضل‌الله

نوری، سیدحسین مدرس، مرتضی مطهری و امام خمینی، در گروه دوم جای می‌گیرند.^۲ سخن شیخ فضل‌الله، حرف دل همه برجستگان گروه اخیر است:

علیکم بطلب القانون الاساسی الاسلامی، ثم علیکم بطلب القانون الاساسی الاسلامی، فأنه مصلح لدينکم و دنیاکم...^۳ ای برادر، نظامنامه، نظامنامه، نظامنامه؛ لکن اسلامی، اسلامی، اسلامی. یعنی همان قانون شریعت که هزار [و] سیصد و اندی است در میان ما هست و جمله [ای] از آن - که به آن، اصلاح مفسد ما می‌شود - در مرتبه اجرا نبود، حالا بیاید به عنوان قانون، و اجرا شود.^۴

شرایط یک مصلح اجتماعی که در جامعه‌ای دینی به سر می‌برد چیست و برای تغییر و بهبود اوضاع کشورش نیاز به چه ابزاری دارد؟ آیا شیخ فضل‌الله - به لحاظ منش و روش - از توان و ابزار لازم برای انجام اصلاحات برخوردار بود، و می‌توان او را در گردونه مبارزات اجتماعی، به عنوان یک مصلح موفق ارزیابی کرد؟
پیش از پاسخ به سئوالات فوق، بجاست نگاهی کلی و جامع به زندگی و مبارزات او داشته باشیم:

۲. زمان و زندگی شیخ فضل‌الله نوری

حاج شیخ فضل‌الله نوری، در ۱۲۵۹ق در لاشک از توابع کجور مازندران به دنیا آمد. خاندان وی - از پدرش ملاعباس نوری و جد مادری اش «میرزا محمد تقی نوری» گرفته تا دایی وی «محدث نوری» و دیگران - همه از عالمان دین بودند. پس از تحصیل علوم مقدماتی در شهرستان نور، به تهران رفت و در محضر پدر و نیز آیت‌الله شیخ حسین فاضل لنکرانی به ادامه تحصیل پرداخت و به مراتب عالی علمی دست یافت. سپس عازم عتبات شد و در نجف اشرف از محضر بزرگانی چون میرزا حبیب‌الله رشتی و میرزای شیرازی خوشه‌ها برچید.^۵ سپس در پی میرزای شیرازی به سامرا رفت و ۱۲ سال در آنجا از محضر وی بهره علمی و معنوی برد، تقریرات درس او را به رشته تحریر کشید و بعدها در تهران به چاپ رسانید.

مورخان نوعاً به صمیمیت ویژه شیخ و میرزا اشاره دارند. اعتمادالسلطنه و محدث نوری (رئیس دفتر میرزا)، شیخ را «افضل و اکمل» شاگردان میرزا و «اجل تلامذه» وی خوانده‌اند.^۶

ارتباط شیخ با میرزا - که خود، همه جا از او به «سیدنا الاستاد» تعبیر می‌آورد - چنان بود که به گفته مرحوم حاج سید عبدالعزیز طباطبایی^۷ میرزا، شیخ را به منزله «نفس خویش» می‌شمرد. نیز به گفته دکتر تندرکیا وقتی یکی از اهل تهران به میرزا مراجعه و از وی سئوالاتی می‌کند، او جواب می‌دهد: مگر شیخ فضل‌الله در تهران نیست که به من مراجعه می‌کنید؟!^۸ معاصران، از «منتهای

شیخ فضل‌الله نوری؛ مصلح دین‌ورز و دادخواه

ترویج» میرزا در حق شیخ یاد کرده و می‌افزایند: میرزا «همیشه در بین مذاکرات و رسیدگی به احوال وی در نزد اهالی تهران می‌فرمودند: شیخ نوری ما را، چگونه نگهداری می‌نمایند؟» و به همین علت هم «بعد از ورود به دارالخلافه، کار شیخ خیلی بالا گرفت» و «انگشت نمای عامه و خاصه» شد.^۹ نوری نیز متقابلاً در حفظ حریم مرجعیت میرزا کوشا بود و در همین راستا، در سالهای ۱۳۰۶-۱۳۰۵ ق بخشی از «فتاوی» و نیز «تقریرات درس میرزا» را طبع و انتشار داد.^{۱۰}

شیخ، در ۱۳۰۳ ق به فرمان میرزا، از سامرا به پایتخت ایران اسلامی بازگشت تا به صورت «محرم راز»، «منبع اطلاع» و «مجری فرمان» وی در تهران، در آن برهه حساس، بیدار کار اسلام و مسلمین در برابر استعمار باشد. به نوشته آیت‌الله حاج‌شیخ حسین لنکرانی: «مرحوم شیخ نوری را، مرحوم میرزای بزرگ استعمارشکن، و در هم کوبنده قرارداد تنباکوی رژی انگلیس (با اینکه اگر در عتبات مانده بود، مرجع بعد از او بود) مخصوصاً برای مقصود موضعی و موقعی بالاتر و مهمتری از طرف خود و برای خود، روانه ایران و تهران ما فرمود.»^{۱۱} شیخ پس از ورود به تهران، به علت حمایت میرزا و نیز به دلیل ویژگیها و امتیازاتی که خود داشت^{۱۲} در بین مردم خصوصاً روحانیون، نفوذی وسیع و محبوبیتی چشمگیر یافت و بعدها که مرجع بزرگ وقت، میرزای شیرازی (در سامرا) و چندی پس از او نیز میرزای آشتیانی (در تهران) دارفانی را وداع گفتند، آن نفوذ، به بیشترین حد از ظهور و بروز خویش رسید. چندان که هر روز، در مساجد و مجالس درس و خانه شیخ (و امام جمعه تهران) هزارها نفر اجتماع می‌کردند.^{۱۳} اعتمادالسلطنه در همان سالهای نخست ورود شیخ به تهران خبر از «اعتقاد راسخ» مردم پایتخت به وی داده و می‌نویسد: «مجلس درس و افادت و افاضتش نیز امروز بسی عامر، و به وجود کافه مستعدین طهران، دائر می‌باشد.»^{۱۴}

کارنامه شیخ در تهران (۱۳۲۷-۱۳۰۳ ق) نشان می‌دهد که وی، ترویج علوم دین، دادرسی از مظلومان و مبارزه با خودکامگیها را شأن شایای فقیهان می‌دانست و لذا از آغاز ورود به پایتخت، تمامی همت و پشتکار خود را در طریق انجام این امور به کار گرفت و نفوذ مردمی و سیعش را دستمایه پیشبرد آنها ساخت. ابعاد گوناگون خدمات شیخ را در طول دوران اقامت سی ساله وی در تهران، می‌توان در امور زیر خلاصه کرد:

۱. تدریس علوم گوناگون (فقه، اصول، رجال، درایه و حتی ... هیأت و نجوم) و تربیت طلاب، فضلا و مجتهدین گرانمایه نظیر: حاج میرزا ابوتراب شهیدی قزوینی، حاج شیخ روح‌الله قزوینی، میرسیدحسین قمی، میرسیدعلی شوشتری جزائری، حاج آقانووالدین عراقی، حاج میرزامهدی آشتیانی، حاج میرزا ابوالقاسم قمی (برادر بزرگ حاج آقا حسین طباطبایی قمی)، شیخ باقر معزی تهرانی، آقامحمدکبیر قمی، آقاسیدمحمود مرعشی (پدر آیت‌الله مرعشی نجفی)، آقاسیداسماعیل مرعشی «شریف‌الاسلام» (عموی آیت‌الله مرعشی)، حاج شیخ مهدی مازندرانی، حاج شیخ محمود

مفید اصفهانی، علامه محمد قزوینی و

۲. تألیف و تصنیف آثار مختلف علمی و... نظیر رساله فقهی «قاعده ضمان الید»، صحیفه قائمیه یا مهدویه در ادعیه امام منتظر (عج)، رساله منظوم عربی «دُرُّالتنظیم» (تنظیم و سرایش: ۱۲۷۹ و ۱۲۸۰ق)^{۱۵}

۳. طبع و انتشار تقریرات درس میرزای شیرازی نظیر رساله فی المشتق (چاپ ۱۳۵۰ق) و همچنین مجموعه‌هایی مدون از پاسخ میرزا به سئوالات فقهی، و احياناً مکاتیب مذهبی - اجتماعی - سیاسی (همچون رساله سئوال و جواب از میرزای شیرازی، چاپ ۱۳۰۶ - ۱۳۰۵ق).

۴- تقریظ بر کتب گوناگون نظیر تقریظ بر «تبشیر اندر تبشیر» تألیف میرزا عبدالرحیم الهی، «شاخه طوبی» و «مستدرک الوسائل» تصنیف محدث نوری، «بدایع الانوار» تألیف میرزامهدی بدایع‌نگار، و

۵. اقدام شخصی (و یا توصیه و تشویق دیگران) به تصحیح و تجدید طبع کتب ارزشمند اسلامی - شیعی نظیر «زادالمعاد»، «تحفه الزائر» و «مرآه العقول» علامه مجلسی، «اقبال» سیدبن طاووس، «مصباح» کفعمی، «وسائل الشیعۀ» شیخ حر عاملی و...^{۱۶}

۶. اهتمام به ترویج و نشر کتب مفید (و به ویژه ولایتی) علمای معاصر نظیر آثار ارزشمند میرحامد حسین هندی صاحب دایره‌المعارف بزرگ «عبقات الانوار».^{۱۷}

۷. اقامه شعائر دینی، و نشر علوم و معارف مذهبی.

۸. حل و فصل منازعات و مرافعات، ثبت و تسجیل اسناد مالکیت و ازدواج و طلاق و... و اجرای حدود اسلامی بر وفق موازین شرع.

۹. توجه به مشکلات اجتماعی مردم - در داخل و حتی خارج از کشور - و تلاش برای رفع و حل آنها از طرق گوناگون نظیر فتوا به حرمت مسافرت حجاج از راه پرمخاطره «جبل» به مکه معظمه، و توصیه به دولت ایران در این زمینه در سال ۱۳۲۰ق.

۱۰. توجه به دسایس گوناگون قدرتهای سلطه‌جوی خارجی (روس و انگلیس و...) بر ضد استقلال و آزادی ایران، و اقدام به خنثی کردن و امحای دسائس و توطئه‌های آنها، از طرق گوناگون نظیر نشر فتاوی ضداستعماری میرزای شیرازی پیش و پس از عقد قرارداد رژی، و شرکت فعال در نهضت تحریم تنباکو.

مهم‌ترین و بحث‌انگیزترین فصل زندگی شیخ، مواضع او در دوران مشروطیت است، که در آینده بدان خواهیم پرداخت.

امتناع شیخ (در روزهای آخر عمر) از پناهندگی به سفارتخانه‌های اروپایی (و به قول خود وی به بیرق کفر) که دشمنانش آن را فرصتی برای اعدام وی شمردند، مورد اعتراف همگان قرار

شیخ فضل‌الله نوری؛ مصلح دین‌ورز و دادخواه

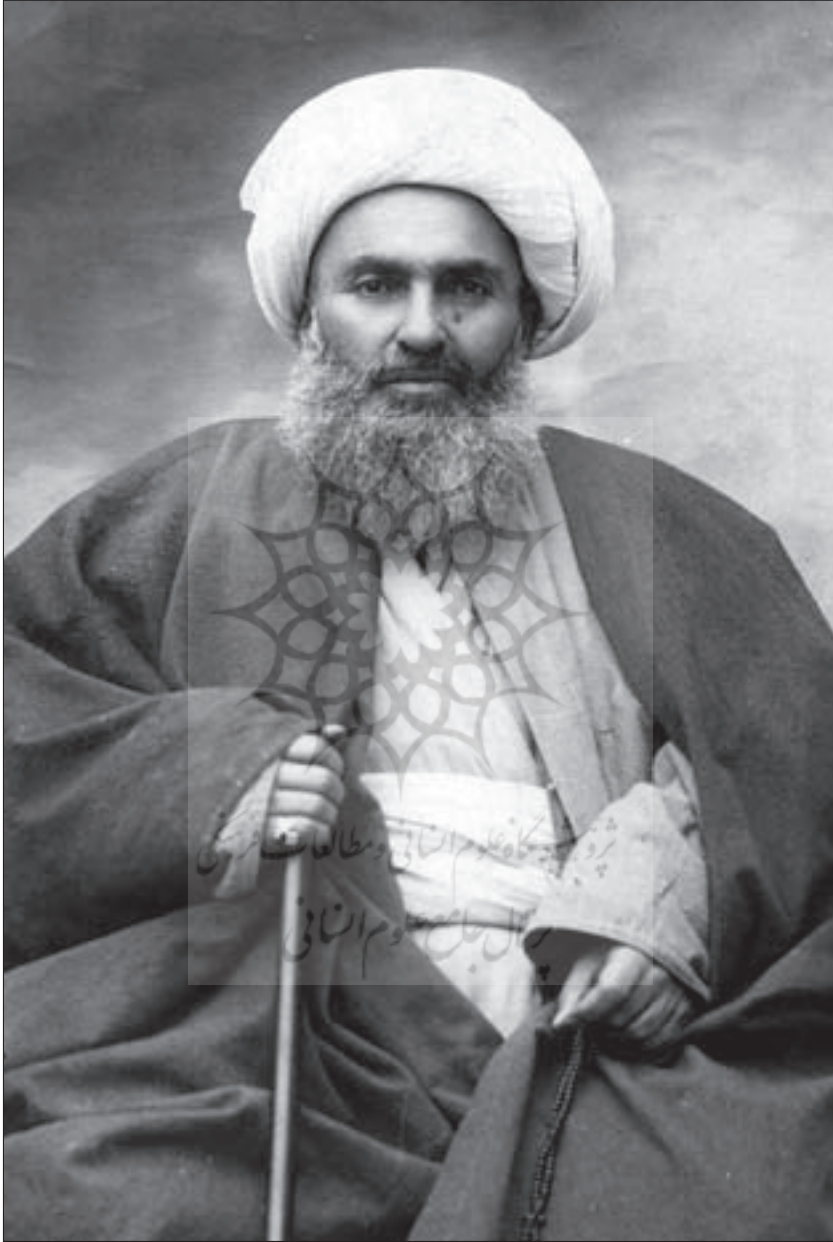
دارد. به گفته دکتر تندرکیا: «غیرت اسلامی شیخ نوری، به او رخصت امداد از کفر را نمی‌داده. امری حتمی است که هنگام بروز خطر، به کرات از جانب بیگانگان به او پیشنهاد حمایت شده، او نپذیرفته است»^{۱۸} معاصران شیخ همچون حاج میرزا عبدالله سُبُوحی، مدیر نظام نوایی، آخوند ملا محمد جواد صافی گلپایگانی، ملاعلی مدرس (پدر اعظام‌الوزاره)، میرزا حسن جابری اصفهانی، شیخ محمد مردوخ کردستانی، ضیاء‌الدین دری اصفهانی، امین‌الشرع خویی، سید محمدعلی شوشتری، حاج سیدفخرالدین جزایری به این نکته تصریح دارند و کسانی نیز که سالها پس از مرگ شیخ دست به قلم برده (و غالباً هم مخالف او بوده‌اند) نظیر نورالله دانشور علوی (مجاهدالسلطان)، مهدی ملکزاده، مهدی بامداد، اقبال یغمایی، ابراهیم صفایی، محمداسماعیل رضوانی، محمد ابراهیم باستانی پاریزی و...، صحت این امر را تأیید کرده‌اند.^{۱۹} چندان که بایستی این ماجرا را از متواترات تاریخ معاصر به شمار آورد.

به همین نمط باید به عدم هراس شیخ از مرگ و پایداری شگفت وی در حین محاکمه (فرمایشی) و نیز در پای دار اشاره کرد که ایضاً مورد اعتراف دوست و دشمن قرار داد. احمد کسروی، که عنادش با علمای دین مشهور آفاق است، وقتی به آخرین برگ زندگی شیخ می‌رسد، با آنکه از کنار این حماسه، سریع و شتابان می‌گذرد باز کلامش حاکی از «خونسردی» و «خویشنداری» شیخ در پای دار و عدم هراس وی از مرگ است؛^{۲۰} و مهدی ملکزاده نیز که مخالفت سرسخت با شیخ را از پدرش (ملک‌المتکلمین) به ارث برده - این چنین به مقاومت، صلابت و صراحت شیخ شهید اعتراف می‌کند:

شیخ از زمانی که حبس شد تا موقعی که اعدام گشت، تمام ساعات را با بردباری و خونسردی و متانت گذراند و ضعف نفس از خود نشان نداد، و راه عجز و ناله و توسل به این و آن را در پیش نگرفت و شخصیت خود را حفظ کرد... برق تفنگ و سرنیزه‌ها در زیر آفتاب گرم تابستان چشم را خیره می‌کرد. محکوم، فاصله میان محبس و محل اعدام را با خونسردی و متانت پیمود و با کبر سن و پیری، ضعف و ناتوانی از خود نشان نداد و در دقایق آخر عمر، ثبات و استقامت خود را به ظهور رسانید.^{۲۱}

۳. شرایط و ویژگیهای یک مصلح (موفق) دینی

یک مصلح دینی باید لزوماً از ویژگیهای زیر برخوردار باشد:
اولاً اصول و فروع دین مورد اعتقاد جامعه را (که در فرض ما، همان اسلام و تشیع است) به طور «کارشناسانه و روشمند» بشناسد و با زیر و بم آن کاملاً آشنا باشد.
ثانیاً جامعه خویش را - که حسب‌الفرض، کشور مسلمان و شیعه ایران است - نیک بشناسد



آیت الله شیخ فضل الله نوری

و به نقاط قوت و ضعف آن آگاه باشد. یعنی دردها، کمبودها، تباهیها و نیز محاسن و کمالات موجود آن در گذشته و حال را بشناسد تا به شفای دردها، رفع نارساییها و تعمیق و توسعه نقاط حسن و قوت آن، اقدام کند.

ثالثاً زمانه خود را نیک بشناسد و به ترفندها و دسایس صاحبان زر و زور، و قدرتمندان داخل و خارج، در برابر آرمانهای اصلاحی خویش آگاه باشد.

رابعاً نسبت به سرنوشت مردم دلسوز، و برای رفع مشکلات آنان کوشا باشد. نارساییها، مفسد و مظلّم اجتماعی شدیداً وی را رنج دهد و نسبت به اوضاع و احوال جاری کشور، معترض، اصلاح‌گر و تعالی‌جو باشد.

خامساً مؤمن، وارسته و پارسا باشد و مقصدش از ورود به میدان مبارزات اجتماعی، دستیابی به کسب مال یا شهرت و مقام نباشد.

سادساً شجاع و نترس و مقاوم بوده، با تهدید و ارعاب صاحبان قدرت از میدان به در نرود و فشار و سختیهای مبارزه او را به سازش و تسلیم نکشانند. بلکه در راه پیشبرد اهداف اصلاحی خویش، تا پای جان پایداری ورزد.

سابعاً از توان و نیروی لازم برای انجام اصلاحات اجتماعی - که همان نفوذ و محبوبیت وسیع مردمی و حسن اعتماد توده‌ها است - برخوردار باشد.

ثامناً برای شفای دردها و رفع مشکلات، برنامه‌کلی داشته و مدل مطلوبی - متناسب با شرایط و اوضاع فرهنگی - اجتماعی - سیاسی جامعه - برای اداره کشور در نظر گرفته باشد.

و شیخ فضل‌الله نوری، همه این ویژگیها و شرایط را دارا بود. او:

۱. از دانش وسیع و ژرف دینی بهره‌مند بود و اسلام را، به طور همه‌جانبه و عالمانه، می‌شناخت.

۲. راجع به غرب، و مبانی و غایت آن، آگاهی عمیق داشت و به تضاد ماهوی و بنیادین آن با اسلام و شریعت محمدی (ص) آشنا بود.

۳. جامعه خود را نیک می‌شناخت. چه، از حدود ۱۳۰۰ قمری (ربع قرن پیش از مشروطه) به پایتخت کشور خویش (تهران) آمده و در جایی که نبض اقتصاد و سیاست ایران در آنجا می‌زد، رحل اقامت افکنده بود، طبقات مختلف اجتماع (روحانیون، تجار، اصناف، کشاورزان، و حتی رجال بلندپایه سیاسی و نیز مبارزان و اصلاح‌طلبانی همچون سیدجمال‌الدین اسدآبادی) با او مربوط بودند و در کل، با چشمانی باز، تحرکات اشخاص و گروهها، و تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایران و جهان را تعقیب می‌کرد. با مردم و دردها و غم‌های ایشان، در ارتباط دائم بود و مفسد و مظلّم حکومت را می‌شناخت.

۴. ظرفیت و استعداد خاص و محدود ایران عصر خویش برای انجام تحولات سیاسی - اجتماعی و اجرای طرحها و اهداف اصلاحی را، دقیقاً در نظر داشت و (برخلاف امثال تقی زاده) هوشمندانه از درغلتیدن به دام تقلیدهای «شکلی» و گرت‌به‌رداریهای نسنجیده از نظامهای غربی پرهیز می‌نمود.

۵. شجاع و پارسا بود و از های و هوی مخالفان و اُشْتُم زورمندان نمی‌هراسید. برق سکه‌های زر و هیبت سرنیزه‌های زور، او را از تفکر و سلیقه جهادی باز نمی‌داشت و در صورت احساس تکلیف، به حریف - هرچند قوی و تردست و کینه‌توز - یورش می‌برد.

۶. از منطق قوی و محبوبیت شگرف اجتماعی بهره‌مند بود و می‌توانست با خطابه‌ها و بیانیه‌های شیوای خویش، انسانهای بسیاری را - از جرگه خواص و عوام - به دنبال خود بکشاند و بر دشمن بشوراند. ابزار اجرای اصلاحات را، که همان موقعیت مهم دینی و اجتماعی باشد، در اختیار داشت. جامعه او را به عنوان عالم بزرگ دینی می‌شناخت و حکمش را مطاع و متبّع می‌شمرد.

۷. مدل مطلوبش برای اداره کشور، حاکمیت ارزشها، حدود و احکام الهی بود که به زعم وی، فقه چهارده قرنه شیعی (با روشها و قواعد علمی خود در استنباط احکام) متکفل آن بود. ذیلاً به توضیح موارد فوق، می‌پردازیم:

۳-۱. دانش کلان و جامعیت علمی

شیخ فضل‌الله نوری، از حیث آگاهیهای اسلامی و دانش فقهی هیچ کمبودی نداشت و دوست و دشمن همگی به مقام عالی بلکه اعلای علمی وی اعتراف دارند. به گفته دکتر رضوانی: «شیخ فضل‌الله مقام اجتهاد داشت و این مقام بر همه کس مسلم بود، به طوری که حتی سرسخت‌ترین دشمنان او نیز نتوانستند عظمت علمی او را انکار کنند و حتی بسیاری او را از بهبانی و طباطبایی و امثال آن دو برتر می‌دانستند. در بحبوحه انقلاب (مشروطه) آن چه امکان داشت به این پیرمرد، به دروغ یا راست، افترا و تهمت زدند؛ اما هیچ‌کس منکر مقام علمی او نشد.»^{۳۲}

نوری، در محضر فقیه برجسته‌ای چون میرزای شیرازی (رهبر جنبش تنباکو) پرورش یافته بود و همگان او را از خواص اصحاب و شاگردان درجه اول میرزا می‌شمردند.^{۳۳} امین‌الشرع خوئی - عالم بزرگ خوی، و برادر امام جمعه خوبی معروف - در خاطرات خویش فصلی مشبع از اهتمام میرزا به «منتهای تمجید و تجلیل» از شیخ سخن گفته است:

مرحوم شیخ، از جمله تلامذه ارشد... حاجی میرزا محمدحسن شیرازی... بودند. در آن اوقات که مرحوم شیخ را میرزا از سامره... روانه به عجم فرمودند، این بنده در نجف اشرف مشغول به

شیخ فضل‌الله نوری؛ مصلح دین‌ورز و دادخواه

تحصیل... بودم و مرحوم میرزا منتهای ترویج را در حق شیخ فرموده و همیشه در بین مذاکرات و رسیدگی به احوال وی در نزد اهالی تهران می‌فرمودند:

- شیخ نوری ما را، چگونه نگهداری می‌نمایند؟

و چون مرحوم میرزا، که در آن زمان رئیس بالاستقلال بودند، در حق وی منتهای تمجید و تجلیل را می‌فرمودند و به شیخ نوری ما از ایشان تعبیر می‌کردند، لذا بعد از ورود به دارالخلافت کار شیخ خیلی بالا گرفت و سایرین در تحت الشعاع واقع شدند و [از حیث علمیت و نفوذ] انگشت نمای عامه و خاصه شده بودند.^{۲۴}

مسبوق به همین امر بود که اعتمادالسلطنه، وزیر انطباعات عهد ناصری، در سالهای اول ورود شیخ به تهران، از وی به عنوان «افضل و اکمل تلامذه» یاد کرده و افزود: «در فقه و اصول و حدیث و رجال و انواع فضایل دیگر امتیازی بیّن دارد. اهالی دارالخلافت را به این بزرگوار اعتقادی است راسخ. مجلس درس و افادت و افاضتش نیز امروز بسی عامر، و به وجود کافه مستعین مدارس تهران دایر می‌باشد.»^{۲۵}

همین نوع احترام و تمجید را از استاد دیگر شیخ، آیت‌الله حاج میرزا حبیب‌الله رشتی نیز مشاهده می‌کنیم. آنجا که در تقریظ بر رساله فقهی شیخ فضل‌الله: قاعده ضمان الید مقام علمی و تحقیقی شیخ را به نحوی شگفت و کم‌نظیر ستوده است: «باید در هر جمع و مجلسی، با بانگ بلند از فضل و کمال شیخ سخن گویند و سوارگان دیاران به سوی وی تشویق و تحریض گردند... مضامین رساله وی را، سزاست نه با مُرکب قلم بر صحیفه اوراق، که با ذرات طلا بر مردم دیدگان بنگارند! آفرین خدای بر مؤلف آن باد!». در پایان نیز، از شیخ با عنوان «عالم ربانی، رهنمای راستین و حقانی، مجتهد ماهر...» و جامع معقول و منقول» یاد می‌کند که «رواست بندگان مؤمن خداوند، در امور دینی وی را مرجع خود قرار دهند و رشته انقیادش را در امور اخروی و دنیوی بر گردن افکنند.»^{۲۶}

گذشته از استادان یاد شده، دیگر شخصیت‌های علمی معاصر شیخ یا متأخر از وی نیز، با تعابیر بلندی او را به فرّ دانش، فروغ پارسایی و نفوذ وسیع اجتماع ستوده‌اند، همچون آیات و حجج اسلام: میرزا حسین نوری،^{۲۷} میرزا ابوالفضل تهرانی،^{۲۸} شیخ محمد حرزالدین^{۲۹} ملامحمدعلی اردوبادی^{۳۰}، سیدمحمد مهدی اصفهانی (فرزند صاحب روضات)^{۳۱}، میرزا لطفعلی صدرالأفاضل^{۳۲}، شهید سیدحسن مدرس^{۳۳}، سیداحمد شبیری زنجانی^{۳۴}، حاج شیخ عبدالسلام تربتی^{۳۵}، حاج شیخ محمد هاشم خراسانی^{۳۶}، ضیاءالدین درّی اصفهانی^{۳۷}، مدرس تبریزی (صاحب ریحانه‌الادب)^{۳۸}، حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی^{۳۹}، محدث قمی (صاحب سفینه‌البحار)^{۴۰}، علامه شعرانی^{۴۱}، معلم حبیب‌آبادی^{۴۲}، محمد قزوینی^{۴۳}، عباس اقبال آشتیانی^{۴۴}، علامه امینی

(صاحب‌الغدیر)^{۴۵}، امام خمینی^{۴۶}، و شهید مرتضی مطهری^{۴۷}.

فی‌المثل مدرس تبریزی شیخ را «از اکابر علما و مجتهدین و اجلای فقها و محدثین امامیه در اوایل قرن ۱۴ هجری» می‌شمرد و میرزا حسین نوری در تقریظ بر «صحیفه مهدویه» شیخ شهید، این اوصاف شگرف را در مدح او به کار می‌گیرد: «کوه بلند علم و ستون استوار فضل، مقتدای فقیهان برجسته و معتمد عالمان چیره‌دست، جامع علوم معقول و منقول، حاوی حقایق فروع و دقایق اصول، بوستان علم و اقیانوس فضل، عالم عامل کامل، خواهرزاده‌اعز و ارشد ما، شیخ فضل‌الله». و انتخاب این‌گونه تعابیر، به خوبی نشان می‌دهد که اهل نظر، عموماً شیخ شهید را در موقفی بس بلند از دانش و فضل می‌دیده‌اند.

به همین نمط می‌توان به شمار زیادی از مورخین مشروطه اشاره کرد که (که با وجود آنکه غالباً از مخالفان فکری و سیاسی شیخ‌اند) با تعابیر گوناگون به دانش دینی کلان شیخ اعتراف کرده و بعضاً رتبه علمی وی را از سیدین طباطبایی و بهبهانی برتر شمرده‌اند. همچون: دکتر محمداسماعیل رضوانی، عباس اقبال آشتیانی، پرفسور حامد الگار، ناظم‌الاسلام کرمانی، مستوفی تفرشی، مهدی ملک‌زاده، عین‌السلطنه، ادوارد براون، هانری رنه دالمانی، پیترو آوری، مخبرالسلطنه هدایت، محمد مهدی شریف کاشانی، یحیی دولت‌آبادی، سیدحسن تقی‌زاده، حاجی میرزا ابوالحسن علوی، فرصت شیرازی، دکتر نورالله دانشور علوی (مجاهدالسلطان)، اعظام‌الوزاره قدسی، دوستعلی خان معیرالممالک، اسماعیل امیرخیزی، احمد کسروی، مهدی بامداد، نصرت‌الله فتیحی، اقبال یغمایی، محمدابراهیم باستانی پاریزی، فریدون آدمیت، صدراالاشراف، فرخ‌دین پارسا، ابراهیم فخرایی، ابراهیم صفایی، محمد معین، حمید عنایت و...^{۴۸}

از آن میان تنها به سخن دکتر محمداسماعیل رضوانی اشاره می‌کنیم که می‌نویسد: «مرحوم شیخ فضل‌الله نوری.. در نردبان علم، بر پلکانهای آخر جای داشت»^{۴۹}

نکته جالب توجه آن است که، معلومات شیخ، منحصر به فقه و اصول نبود و به اصطلاح «جامعیت» علمی داشت. سیدمحمدعلی شوشتری و ضیاءالدین دری اصفهانی دو تن از معاصران شیخ‌اند که به این امر تصریح دارند. شوشتری، که در جوانی حوزه شیخ را درک کرده، وی را «جامع جمیع کمالات» و متبحر در علوم مختلفه فقه و اصول و حکمت و کلام می‌خواند^{۵۰} و درّی، مدرس فلسفه و علوم عقلی در تهران، که با شیخ کراراً دیدار داشته، می‌نویسد: «مراتب علمی شیخ را هیچ‌کس از دوست و دشمن، منکر نبود. ولکن گمان می‌کردند که فقط معلومات او منحصر به همان فقه و اصول است. نگارنده در چند جلسه فهمیدم، قطع نظر از جنبه فقهات، از بقیه علوم هم اطلاع کافی دارند. از جمله، علم تاریخ و جغرافیا که اغلب فقها از این دو علم بی‌بهره می‌باشند. حتی در این اواخر نزد مرحوم میرزا جهان‌بخش منجم، مشغول خواندن علم

نجوم و اسطرلاب بود. من عرض کردم: جناب آقا، در این آخر عمر برای چه علم نجوم تحصیل می‌کنید؟ فرمود: من از این علم چون بهره نداشتیم و این مسئله برای من، یعنی اهل علم، عکلیتاً بد است که از این علم معروف بی‌بهره باشند، بمیرم و این علم را بدانم، بهتر است که بمیرم و ندانم...^{۵۱}

برای آشنایی با وسعت اطلاع شیخ از احادیث اسلامی به داستان زیر توجه کنید. آیت‌الله حاج شیخ یحیی نوری، مقیم تهران، از قول جدّ مادری خویش (مرحوم آیت‌الله آقا شیخ محسن سلطان‌احمدی نوری، شاگرد و ملازم شیخ شهید نوری) نقل می‌کند که ایشان می‌گفت:

چندی پس از ورود مرحوم شیخ [فضل‌الله از عتبات] به تهران و مرجعیت عامه و خاصه یافتن ایشان، دایی و پدر همسر ایشان، مرحوم آیت‌الله محدث بزرگ، حاج میرزا حسین نوری، به ایران آمدند و مرحوم شیخ نیز به احترام ورود ایشان ضیافت ناهاری ترتیب دادند که در آن مجلس حدود هزار نفر از علما و ادبا و اهل فضل و طلاب و محترمین شهر حضور داشتند. آن روز وقتی ناهار آوردند، همزمان آفتابه و لگن هم آوردند که حضار دست خود را بشویند و اولین آفتابه و لگن را احتراماً برای مرحوم محدث نوری آوردند. ایشان اظهار داشتند من ابدأ در این کار از علمای حاضر سبقت نمی‌گیرم. علما نیز اجماع کردند ما از شما سبقت نمی‌گیریم. مرحوم محدث گفتند باید حق تقدم روشنی در این میان مطرح شود. حضار گفتند که این حق تقدم را شما تعیین کنید. مرحوم محدث اظهار داشتند برای تمام انواع غذاهای موجود در این سفره از... برنج و گوشت و مرکبات آن مانند خورش و آبگوشت، حدیثی بخوانند. هر کس توانست که احادیث بیشتری بیان کند حق تقدم با او خواهد بود. حضار خنده‌ای کردند و گفتند موضوع بسیار خوب و جالبی است. بعضی چند حدیث درباره آب و نمک و برنج و نان و گوشت نقل نمودند اما نتوانستند ادامه دهند. تمامی نگاهها به خود مرحوم محدث و نیز مرحوم حاج شیخ فضل‌الله بازگشت. مرحوم شیخ که از حافظه‌ای بسیار قوی برخوردار بود شروع کرد و ظرف مدتی نسبتاً طولانی، تعداد بسیار زیادی از روایات و اخبار را در ارتباط با غذاهای موجود در سفره بیان نمود. اما پیدا بود که میل دارد به احترام ابوالزوجه و دایی خود، بقیه احادیث را ایشان بگوید، که در این ضیافت از ایشان تجلیلی به عمل آید و دست ایشان ابتدا شسته شود. لذا با خنده گفت: هل من ناصر بنصرنی؟ که پس از ایشان مرحوم محدث نوری که متخصص فن حدیث و صاحب موسوعه ارزشمند «مستدرک الوسائل» بود بقیه احادیث را بیان داشت. اما علی‌رغم توانایی فراوان ایشان، حضور دریافتند که مرحوم حاج شیخ فضل‌الله در ضبط و حفظ حدیث نیز اعجوبه‌ای است...^{۵۲}

دانش دینی کلان شیخ را دیدیم. وجود این دانش برای فقیهی چون او شرط لازم بود؛ اما

شرط کافی نبود. چه، وی در سخت‌ترین دوران کشاکش «سنت و مدرنیته» می‌زیست و، به عنوان یک زعیم پرنفوذ دینی، می‌باید کشتی «اسلام» را از این طوفان مهیب به سلامت عبور می‌داد. پیداست که هدایت این کشتی در آن موقعیت بحرانی، نیاز جدی به آگاهی از طوفانی داشت که از سمت «غرب» می‌وزید... به بیان روشنتر، او باید علاوه بر اسلام، غرب را هم می‌شناخت تا بتواند درباره نقاط اشتراک و افتراق آنها نظر دهد و از کیان دین در برابر آنچه که آن را عوامل آسیب می‌دانست، دفاع کند.

۳-۲. زمان آگاهی و غرب‌شناسی

ناظم‌الاسلام کرمانی می‌نویسد: به شیخ نوری گفتم «ملای سیصد سال قبل به کار امروز مردم نمی‌خورد» و شیخ بلافاصله بر کلامم تکمله زد که: خیلی دور رفتی! بلکه ملای سی سال قبل به درد امروز نمی‌خورد. ملای امروز باید عالم به مقتضیات وقت باشد، باید مناسبات دول [= سیاست جهانی] را نیز عالم باشد.^{۳۳} آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی، ضمن اشاره به روابط خاص شیخ با حاج میرزا عبدالغفارخان نجم‌الدوله (ریاضیدان و منجم نامدار و دانشمند ذوفنون عصر قاجار) می‌گفت: اوراق و نشریاتی که در خارج کشور نشر می‌یافت و ارتباط به اسلام و ایران داشت، به وسیله مرحوم نجم‌الدوله تهیه می‌شد و همراه با ترجمه آن قسمت از آنها که به زبانهای غیر شرقی نوشته شده بود، تحویل مرحوم شیخ می‌گردید. ضمناً شنیده می‌شد که حاج نجم‌الدوله رابط شیخ با سیدجمال‌الدین اسدآبادی همدانی معروف بوده‌اند. به گفته وی: برای عدم کشف این وضع، ارتباط شیخ و نجم‌الدوله به شکل مجلس درس انجام می‌یافته، او در خدمت شیخ از فقه و اصول و کلام بهره‌مند می‌شده و شیخ هم علم نجوم و هیأت را که خود در آن سابقه داشته به وسیله مباحثه با این منجم هیوی معروف، تکمیل می‌کرده است. در تأیید سخنان لنکرانی، می‌توان از نزدیکی و مشابَهتی که میان سخنان شیخ (در لوایح ایام تحصن حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام در صدر مشروطه، راجع به ماهیت مکاتب غربی نظیر ناتورالیسم و...) با مندرجات رساله سیدجمال‌الدین در رد نیچریه وجود دارد، شاهد مثال آورد.

همچنین به گفته لنکرانی باید افزود که شیخ، برای تهیه و ترجمه مندرجات جراید اروپا درباره ایران، در اواخر عمر خویش از میرزا محمدخان قزوینی معروف بهره می‌گرفت که خود زمانی نزد شیخ درس خوانده بود و در صدر مشروطه در اروپا به سر می‌برد. در همین زمینه، نامه مهمی از قزوینی به شیخ وجود دارد که در آن، قزوینی ضمن تأکید بر امتیاز خاص روحانیت شیعه بر مقامات کلیسا (در رهبری نهضت‌های رهایی بخش و عدالتخواه)، شرحی زبانداز از مصادره اموال کلیسا و اخراج اسقف بزرگ پاریس در همان ایام توسط دولت فرانسه، و موافقت

شیخ فضل‌الله نوری؛ مصلح دین‌ورز و دادخواه

مردم آن کشور با این امر، به شیخ نوشته و شاید به طور ناخواسته، توجه شیخ را به ماهیت ضد دینی فرهنگ و تمدن غرب، جلب کرده است.^{۵۴}

شعار اصلی انقلاب فرانسه، این بود: نه قانون، نه شاه! نه خدا! (Ne Roi, Ne Loi, Ne Dieu) و انقلابیون شعار می‌دادند: تا وقتی روده‌های آخرین فرمانروای مستبد، با آخرین کشیش به دار کشیده نشود، مردم به آزادی نخواهند رسید!^{۵۵} و جناب قزوینی هنگام نگارش این نامه، نمی‌دانست که نفوذ رگه‌های فرهنگ «اومانستی - فراماسونی» انقلاب فرانسه در میان جناح تندرو مشروطه، نهایتاً کار را به جایی خواهد رساند که مخاطب عالی‌مقام وی در این نامه (شیخ‌فضل‌الله)، سرنوشتی به مراتب بدتر و فجیع‌تر از رئیس اسقفان پاریس خواهد یافت!

اشاراتی که شیخ‌فضل‌الله در لوایح عصر مشروطه، درباره «خرد گسسته از وحی» اروپاییان عصر خویش دارد و تحلیل عمیقی که از ماهیت مکاتبی چون نیهیلیسم، ناتورالیسم، سوسیالیسم و آنارشیزم به دست می‌دهد و آنها را به رغم اختلاف در لفظ، معنأ متحد شمرده و سر و ته یک کرباس می‌شناسد، دلیلی است روشن بر عمق درک او از «بنیان واحد» ایدئولوژیهای غرب جدید: اومانیسیم. فی‌المثل می‌فرماید: غربیها «مهمی جز تکمیل حس ظاهر و قوای نکرویه ندارند و عقولشان مغطی به اغطیة کثیرة کثیفه شده» است.^{۵۶} یا:

در این عصر ما فرقه‌ها پیدا شده‌اند که بالمره منکر ادیان و حقوق و حدود هستند. این فرقی مستحدثه را، بر حسب تفاوت اغراض، اسمهای مختلف است: آنارشیزم، نیهیلیسم، سوسیالیسم، ناتورالیسم، بایبست؛ و اینها یک نحو چالاک و تردستی در اثاره [برانگیختن] فتنه و فساد دارند و به واسطه ورزشی که در این کارها کرده‌اند، هرجا که هستند، آنجا را آشفته و پریشان می‌کنند. سالهاست که دو دسته اخیر از اینها، در ایران پیدا شده و مثل شیطان، مشغول وسوسه و راهزنی و فریبندگی عوام اضل من الانعام هستند. یکی فرقه بایبست است و دیگر فرقه طبیعیه. این دو فرقه، لفظاً مختلف است و لُباً [= در باطن] متفق هستند و مقصد صمیمی آنها نسبت به مملکت ایران، دو امر عظیم است: یکی تغییر مذهب، و دیگری تبدیل سلطنت [از صورت و ظاهر اسلامی آن به صورت و باطن صد در صد ضداسلامی].^{۵۷}

اهل نظر، تعریفی را که شیخ در رساله تذکره‌الغافل، از مشروطه (سکولار) به دست داده، دقیق‌ترین تعریف شمرده‌اند: «... برادر عزیزم، بدان که: حقیقت مشروطه عبارت از آن است که منتخبین از بلدان، به انتخاب خود رعایا، در مرکز مملکت جمع شوند و اینها هیأت مقننه مملکت باشند و نظر به مقتضیات عصر بکنند و قانونی مستقلاً مطابق با اکثر آراء بنویسند موافق مقتضای عصر، به عقول ناقصه خودشان، بدون ملاحظه موافقت و مخالفت آن با شرع اطهر، بلکه هر چه به نظر اکثر آنها نیکو و مستحسن آمد او را قانون مملکتی قرار بدهند...»^{۵۸} اشارات فوق، به خوبی نشانگر



ردیف و وسط، نفر دوم از چپ: آیت الله شیخ فضل الله نوری

شیخ فضل‌الله نوری؛ مصلح دین‌ورز و دادخواه

آشنایی کلان و عمیق شیخ با تفکر و تمدن سکولار غربی است. شیخ، خاصه در اواخر عمر، با قاطعیت هر نوع برخورد انفعالی در برابر امواج فکری و سیاسی جدید را محکوم می‌کرد و شریعت جاوید نبوی (ص) را، تحت هیچ عنوان و بهانه‌ای نظیر عنوان فریبای «مقتضیات عصر»، تغییرپذیر نمی‌دانست. سخن او این بود که: «من حکم خدا و رسول را می‌نویسم، نه مقتضیات عصر را».^{۵۹} چنانکه می‌نویسد:

اگر کسی را گمان آن باشد که مقتضیات عصر، تغییردهنده بعض مواد قانون الهی است یا مکمل آن است، چنین کس... از عقاید اسلامی خارج است. به جهت آنکه پیغمبر ما خاتم انبیاست و... خاتم، آن کسی است که آنچه مقتضی صلاح حال عباد است الی یوم الصور^{۶۰} به سوی او وحی شده باشد و دین را کامل کرده باشد. پس بالبدیهه، چنین اعتقاد، کمال منافات را با اعتقاد به خاتمیت و کمال دین او دارد و انکار خاتمیت، به حکم قانون الهی، کفر است.^{۶۱}

برای درک اشارات و تعریضات فوق، بایستی دیدگاهها و اظهارات جناح مقابل شیخ را در نظر گرفت، تا معلوم شود که وی، چه دیدگاهی را هدف گرفته بود. شفاف‌ترین بیان جناح مقابل شیخ، فتوای مشهور تقی‌زاده در مجله کاوه است که چند سال پس از شهادت شیخ، در سرمقاله اولین شماره از دوره جدید کاوه نوشت: «ایران باید ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و پس».^{۶۲}

۳-۳. آشنایی با جامعه ایران

نوری، به علت تماس روزانه دائم با طبقات مختلف مردم در مجلس درس و روضه و محکمه شرع و به ویژه حضور مستمر (حدوداً ۳۰ ساله) در پایتخت و سابقه طولانی مبارزاتی (شرکت در جنبش تنباکو و عدالتخانه و...)، از پیشینه فکری و عملی اشخاص و گروههای مؤثر در حوادث کشور (پیش و پس از طلوع مشروطه) اطلاع وافر داشت. روی این جهات، به طور طبیعی، از مراجع مشروطه‌خواه نجف (که گذشته از عدم سابقه طولانی در مبارزات سیاسی، ارتباطشان با قضایای تهران نیز «به نحو غیرمستقیم» بود و در حقیقت، دستی از دور بر آتش مشروطه داشتند)^{۶۳} در ریشه یابی و کالبدشکافی قضایا، شناخت ماهیت و اغراض صحنه‌گردانان و پیش‌بینی عواقب امور، بسیار موفق‌تر بود و حقایق را در خشت خام حوادث، زودتر و بهتر از آنان می‌خواند. ناظم‌الاسلام کرمانی - از پیشگامان مشروطه - با اشاره به درگذشت آیت‌الله میرزا حسین تهرانی (از مراجع مشروطه‌خواه نجف) در سوال ۱۳۲۶ق می‌نویسد:

اگر چه این بزرگوار مشروطه‌خواه بوده ولی هرگز راضی به این وضع هرج و مرج نبود و اگر

مطلع بر مقاصد فرنگی مآبها و اشخاص مفسد و شر طلب می‌شد، اصلاً مشروطیت را اجازه و اذن نمی‌داد.^{۶۴}]]

کسروی با اشاره به ناسازگاری و تغایر میان «مشروطه اروپایی و کیش شیعی» تأکید می‌کند: «آن راه سازشی که آخوند خراسانی و همراهان او می‌اندیشیدند به جایی نتوانستی رسید.»^{۶۵}

دکتر عبدالهادی حائری نیز نظر شیخ را در تحلیل ماهیت مشروطه و پیامدهای آن، به آنچه که در واقع امر رخ داد نزدیکتر دانسته و معتقد است: نائینی و یارانش از دقت و دوراندیشی لازم در این زمینه برخوردار نبودند.^{۶۶} به باور او توجیهاات به ظاهر اسلامی میرزاملکم‌خان و همفکران او از اصول و قوانین غربی، امثال طباطبایی را - که فاقد شناختی کامل از فرهنگ و تمدن اروپا بودند - در مشروطه به اشتباه افکند.^{۶۷} لذا آنچه که سیر تاریخ مشروطه هم عملاً بر آن صحنه گذارد، درستی هشدارها و اعلام خطرهای شیخ شهید بود، نه توجیه‌ها و حمل به صحت‌های (اولیه) دیگران. و این، جناح مقابل شیخ در تهران و نجف بود که پس از مرگ شیخ بانگ برداشت: سرکه مشروطه، شراب شده است! در یک کلام باید گفت که مراجع مشروطه‌خواه نجف در تشخیص موضوعات و تطبیق کلیات بر مصادیق به پای شیخ نمی‌رسیدند و او در آشنایی با ریشه‌های تاریخی و مبانی ثوریک مشروطه وارداتی، شناخت ماهیت افراد و گروه‌های مؤثر و ذی نفوذ و اطلاع دقیق از شگردهای ظریف و گوناگون آنها، و پیش‌بینی آینده حوادث و جریان‌ات، بسیار جلوتر از مراجع مزبور حرکت می‌کرد.

لذا دیدیم زمانی که مجادلات سیاسی میان گروه‌های مختلف مشروطه‌خواه در مشروطه دوم، اهداف و مقاصد سوء جناح تقی‌زاده را کاملاً بر ملا ساخت، آخوند خراسانی و یاران وی نیز (همچون شیخ شهید) در مصاف با منحرفین شمشیر را از رو بستند و حتی حکم به اخراج تقی‌زاده از مجلس شورا دادند.^{۶۸} در حالیکه مع‌الاسف این‌گونه معارضات با تیپ تقی‌زاده، در زمان حیات شیخ شهید، از خراسانی و همفکرانش در ایران و عراق مشاهده نمی‌شد.^{۶۹} پیشنهاد نظارت فائقه رسمی فقها بر مصوبات مجلس نیز - که اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه بر پایه آن نوشته شد - «ابتکار شیخ» بود نه آنان.

عین‌السلطنه، از رجال مطلع عصر قاجار، حدود ۳ سال و نیم پس از قتل شیخ فضل‌الله، از نفرت مردم تهران نسبت به مشروطه خبر می‌دهد.^{۷۰} و سخن او را اظهارات دیگر شاهدان عینی نیز (نظیر معیرالممالک در «وقایع الزمان») تأیید می‌کند. حتی سیدعلی محمد دولت‌آبادی، لیدر حزب مشروطه‌خواه «اعتدال»، ضمن تشریح اختلافات و کشمکش‌های مشروطه‌چیان و نیز کشتار و غارت مردم توسط آنان در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۲۸، تصریح می‌کند که ۹۰ درصد مردم تهران، در اثر مشاهده این اعمال و حوادث سوء، خواهان بازگشت محمدعلیشاه به کشور بوده‌اند. تاریخ،

شیخ فضل‌الله نوری؛ مصلح دین‌ورز و دادخواه

«نارضایی و افسردگی» بسیاری از سران مشروطه را نسبت به اوضاع و احوالی که پس از شهادت شیخ بر کشور حاکم شد ضبط کرده است. در این زمینه می‌توان از علمای مشروطه‌خواه ایران و عراق (نظیر آخوند خراسانی^{۷۲}، شیخ‌عبدالله مازندرانی^{۷۳}، میرزای نائینی^{۷۴}، سیدمحمد طباطبایی^{۷۵}، حاج‌آقا نورالله اصفهانی^{۷۶}، سیدعبدالحسین لاری^{۷۷}) و چهره‌هایی همچون ادیب‌الممالک فراهانی^{۷۸} (شاعر مشهور و مدیر روزنامه مجلس)، شیخ یحیی کاشانی^{۷۹} (مدیر روزنامه‌های جبل‌المتین و مجلس)، شیخ‌محمد مهدی شریف کاشانی^{۸۰}، سیدمحمد مهدی طباطبایی^{۸۱} (برادرزاده سیدمحمد طباطبایی)، دهخدا^{۸۲}، نسیم شمال^{۸۳}، رضازاده شفق^{۸۴}، یحیی دولت‌آبادی^{۸۵}، شیخ‌محمد واعظ سلطان‌المحققین، واعظ انقلابی صدر مشروطه^{۸۶}، حاجی محمدعلی شالفروش، حاجی محمداسماعیل مغازه (وکلاهی صنف تاجر در مجلس اول)، میرزا آقای اصفهانی^{۸۷}، سردار بهادر بختیاری^{۸۸}، میرزاابوالحسن علوی^{۸۹} و حتی سپهدار تنکابنی^{۹۰} و تقی‌زاده^{۹۱} (دو رکن بزرگ تجدید مشروطه) و نیز ستارخان و باقرخان^{۹۲} دو سردار بزرگ مشروطه یاد کرد که هر یک به نحوی نارضایی یا ندامتشان از روند مشروطیت را ابراز داشته‌اند.

ندامت مخالفین شهید نوری و نیز سیر معکوس و متزلزل تاریخ مشروطه، بی‌گمان گواه دوربینی و آینده‌نگری شیخ شهید و صحت هشدارهای اوست؛ و در این زمینه باید حق را به مرحوم جلال آل‌احمد داد که می‌گوید:

... در نهضت مشروطه، گویا حضرات روحانیان شرکت‌کننده، گمان می‌کردند که سلطنت را از غاصبان حق و مقام «امام زمان» پس خواهند گرفت یا دست کم حکومت که به شورا بدل شد ایشان را نیز به نمایندگی «صاحب‌الامر» در آن حقی خواهد بود.

ولی با خلع ید از روحانیت، که حاصل اصلی مشروطه بود، گویا امروز حق داریم که نظر شیخ شهید نوری را صائب بدانیم که به مخالفت با مشروطه برخاست، و مخاطرات آن را برای روحانیت گوشزد کرد. چرا که او می‌دید مشروطیت به جای خلع ید از حکومت جبار زمان (سلطنت قاجار)، از روحانیت خلع ید خواهد کرد...!^{۹۳}

۳-۴. شناخت و رعایت ظرفیت جامعه برای اصلاحات

فرد مصلح بایستی میزان ظرفیت و آمادگی مردم را برای پذیرش و انجام طرح‌های اصلاحی خرد و کلان خویش، دقیقاً مدنظر قرار داده، و به ویژه از تقلید «شکلی» و کپی‌برداری نسنجیده از الگوها و برنامه‌ریزیهای دیگر کشورها - که در اوضاع و شرایط فرهنگی، سیاسی و اقلیمی مغایری به سر می‌برند - بپرهیزد. یکی از مهم‌ترین ایرادهای شیخ به مشروطه‌چیان تندرو و سکولار این بود که، آنها می‌خواستند بدون در نظر گرفتن آمادگی ملت ایران، و رسوم و عقاید

و سنن ریشه‌دار ملی و دینی این سرزمین، قوانین غربی را بر کشور تحمیل کنند، و شیخ، به حق این امر را به صلاح ملک و ملت نمی‌شمرد. در همین راستا، وی استقرار نظام پارلمانی مطلقه غربی و رواج آزادیهای بی‌حد و حصر اروپایی را در اوضاع و احوال آن روز کشورمان (که هزاران سال، با رژیم «بسته» حکومت فردی اداره شده و تغییر کامل این رژیم، به طور دفعی و یک شبه، نه ممکن بود و نه مفید) به دلایل جامعه‌شناختی و ملاحظه اوضاع و شرایط فرهنگی - اجتماعی و اقلیمی خاص این مرز و بوم در آن روزگار، به نفع ملت ارزیابی نمی‌کرد، بلکه خصوصاً پس از مشاهده آشوبهای فزاینده و ایران‌سوز جناح تندرو در مشروطه اول، آن را به زیان مملکت می‌انگاشت^{۹۴} (متقابلاً نسخه «عدالتخانه» - که اساساً قیام مشروطه برای دستیابی به آن آغاز شد - از آن رو مورد حمایت جدی شیخ قرار داشت که با وضعیت و ظرفیت فرهنگی و اجتماعی مردم، کاملاً انطباق داشت). هرج و مرج و نیز کشتارهای فجیعی که پس از اعدام شیخ، در سالهای نخستین مشروطه دوم در ایران (توسط مشروطه‌چیان حاکم) بویژه در صفحات آذربایجان و کرمانشاه از مردم صورت گرفت و به اشغال بخشهایی از کشورمان توسط قشون روس و انگلیس انجامید، نشان داد که نظر شیخ، در پیش‌بینی آینده صائب بوده است. جالب است که تقی‌زاده نیز، در دوران پختگی نسبی خویش یعنی سالهای پس از شهریور ۲۰، از «احداث جراید بی‌شمار» در کشور و توهین و فحاشی آنها به اعضای دولت و تزلزل و تغییر دائم کابینه‌ها^{۹۵} شدیداً انتقاد کرده، و ثبات و بهبودی اوضاع کشور را مشروط به تحقق سه چیز می‌داند: نخست، ثبات و قدرت و استحکام کامل حکومت مرکزی، دوم، داشتن قوای تأمینیه منظم و صحیح و جامع‌الشرایط، سوم، داشتن میزانی معتدل از آزادی و حکومت ملی و حفظ آن.^{۹۶}

در بررسی علت مخالفت شیخ با مشروطه مطلقه (و دموکراسی لیبرال غربی) در اواخر عمر، نباید از نظر دور داشت که اوضاع و شرایط سیاسی - اجتماعی - نظامی - صنعتی و آموزشی کشورمان در عصر مشروطه، با اوضاع و شرایط فعلی کشور، از برخی جهات، تفاوت‌های بارز و عمده‌ای داشت و این تفاوتها، خود به خود، برخوردها و عکس‌العمل‌های دوگانه‌ای را در قبال امور ظاهراً مشابه و یکسان، طلب می‌کرد: کشور ما در صدر مشروطه، فاقد یک ارتش گسترده و مقتدر مرکزی (آن هم، کاملاً ملی و رها از دخالت مستشاران بیگانه) بود و از شبکه ارتباطات وسیع خبری و نیز وسائل نقلیه سریع امروزی بهره‌چندانی نداشت. علاوه، از مشکلاتی همچون کمبود چشمگیر عناصر باسواد، فقدان نظام آموزش و پرورش اجباری و متمرکز، عدم امنیت کافی طرق و راههای خارج از شهر، رنج می‌برد و در عین حال شدیداً گرفتار نفوذ فزاینده و دخالت‌های زنده دو همسایه مقتدر و سلطه‌جوی جنوبی و شمالی بود و افزون بر این همه، هیچ‌گونه سابقه و تجربه کار پارلمانی نیز نداشت و فرهنگ «آزادی» به مفهوم غربی آن مطلقاً

نهادینه نشده بود.^{۹۷} مخالفت شیخ نوری و یارانش با مجلس شورای وقت، گذشته از اشکالات اعتقادی و فقهی به پارلمانتاریسم «مطلقه» اروپایی - ریشه در توجه دقیق آنان به اوضاع و احوال وقت کشور و ناسازگاری آن با «لوازم و ملزومات» استقرار مشروطه اروپایی داشت و از پیش‌بینی تبعات سوء اجرای دموکراسی پارلمانی (به سبک غربی) در آن برهه از تاریخ نشأت می‌گرفت.^{۹۸} متقابلاً شرایط و مقتضیات سیاسی - اجتماعی - تاریخی آن روز کشورمان، دست کم از دیدگاه رهبران دینی وقت (حتی آنان که بر ضد محمدعلیشاه، در فترت پس از مشروطه صغیر، حکم جهاد دادند) از حیث «درجه انحراف دستگاه حکومت»، «آمادگی مردم»، «مصلحت سیاسی کشور» و امثال آن، ضرورت ایجاد یک قیام «انقلابی» (از سنخ انقلاب بهمن ۵۷) را که از «تحدید و تعدیل سلطنت به وسیله برنامه‌ریزی و نظارت مجلس شورا» فراتر رفته و طرح «تغییر کامل رژیم» به جمهوری یا چیز دیگر را درافکنند، ایجاب نمی‌کرد و از این حیث، با شرایط و مقتضیات کشورمان در اواخر دهه پنجاه شمسی، یکسان نبود...^{۹۹}

دموکراسی پارلمانی در (مثلاً) انگلیس، چندین قرن سابقه دارد و در این مدت، نظام شورایی کاملاً نهادینه شده. اما ایران عصر قاجار، با سابقه هزاران سال حکومت فردی و فقدان تجربه لازم برای کار جمعی، چطور؟

طبیعی است برای گذار از آن نظام کهن و رسیدن به این نظام نوین و بی‌سابقه، به یک حلقه واسطه نیاز بود، و این حلقه واسطه - به قول تندرکیا - می‌توانست همان عدالتخانه یا مشروطه مشروعه شیخ باشد.^{۱۰۰}

۳-۵. منطق قوی و محبوبیت عظیم اجتماعی

فرد مصلح، همچنین باید از نفوذ و محبوبیت شگرف مردمی برخوردار باشد تا بتواند در صورت لزوم، انسانها را - از زبده و توده - برای پیشبرد اهداف اصلاحی خویش بسیج کند. در جامعه دینی، جلب نظر مردم به انجام اصلاحات و پیروزی بر موانع گوناگونی که بر سر راه آن وجود دارد، جز از کسانی که نفوذ و قدرت وسیع اجتماعی داشته و جامعه حکمشان را مطاع و متبع می‌شمرد ساخته نیست. شیخ به یمن برخوردار از دانش کلان دینی، اخلاق نیکو و نیز دلسوزی و شفقت بر خلق، مورد علاقه شدید خاص و عام بود. پیرم، به دار زنده شیخ، در یادداشت‌های خویش، وی را «روحانی عالیقدری» به شمار می‌آورد که «گفته او برای توده خلق، وحی منزل محسوب می‌شد.»^{۱۰۱} عبدالله بهرامی در تهران، شاهد آنچه‌انچنان پیشواز باشکوهی از شیخ بوده است که می‌نویسد: «در همان موقع در من فکری پیدا شد که اگر انسان شاه نشود، بهتر است که اقلاً مجتهد یا پیشوای امت گردد!»^{۱۰۲}

نفوذ عمیق و گسترده شیخ در بین مردم، در گزارشهای سفارت انگلیس نیز منعکس شده است. آرتور نیکلسون سفیر انگلیس در دربار تزار، در تلگراف به ادوارد گری وزیر خارجه بریتانیا (مورخ ۱۸ مارس ۱۹۰۹ یعنی حدود ۵ ماه قبل از شهادت شیخ)، با اشاره به تصمیماتی که در لندن و پترزبورگ بر ضد شیخ در جریان بود، هشدار روسها را چنین منعکس می‌سازد: در مورد شیخ فضل‌الله باید به این نکته توجه داشت که این مجتهد، نه تنها در محافل محافظه‌کار [= مخالفین مشروطه] بلکه در میان عناصر میانه‌رو [= مشروطه‌خواهان معتدل و غیرافراطی] نیز نفوذ زیادی دارد و جلب همکاری او برای موفقیت اصلاحات طرح‌ریزی شده [= تجدید مشروطه و مجلس] اجتناب‌ناپذیر است.

هر نوع اقدامی که دو دولت [روس و انگلیس] علیه شیخ به عمل آورند، ممکن است نارضایتی توده‌های مردم را مخصوصاً در تهران که شیخ دارای پیروان زیادی در میان طلاب یا محصلین مدارس مذهبی است، برانگیزد. بنابراین، دولت امپراتوری [روس تزاری] عقیده دارد با توجه به این حقیقت که شیخ هیچ‌گونه مقام رسمی ندارد که بتوان او را از داشتن آن مقام محروم کرد، عاقلانه‌تر خواهد بود که به شخص شیخ فضل‌الله نوری کاری نداشته باشند.^{۱۰۳}

مردوخ، امام جمعه کردستان، از شیخ به عنوان ایران مدار^{۱۰۴} یاد کرده و در شرح اجتماع مردم به رهبری شیخ در باغشاه برای جلوگیری از تجدید مشروطه می‌نویسد: «عموم آقایان علما به منزل حاج شیخ (فضل‌الله) آمده از آنجا بالاتفاق با کالسکه و درشکه به جانب باغشاه حرکت کردیم. متجاوز از پنجاه کالسکه و درشکه پشت سر حاج شیخ به حرکت درآمد.»^{۱۰۵}

علاقه و احترام وافر بزرگان به شیخ، تنها ویژه رجال دین نبود. قدرتمداران عرصه سیاست نیز به شیخ نگاهی فرازپو و قله‌سو داشتند. به قول حسنعلی برهان: «تمام رجال و اولیای امور و پادشاهان و اقران و امثالش به او به نظر اعزاز و احترام نگاه می‌کردند.»^{۱۰۶} میرزانصرالله‌خان مشیرالدوله وزیر خارجه مظفرالدین‌شاه در ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۳ ق به آقاسیدحسین نائینی (کذا) با اشاره به «جناب مستطاب ملاذالاسلام حجت‌الاسلام آقای حاج شیخ فضل‌الله» می‌نویسد: «جناب معزی‌الیه... امروز در تهران سرسلسله علما هستند و مطاعیت دارند.»^{۱۰۷} عضدالملک، رئیس ایل قاجار و نایب‌السلطنه خوشنام احمدشاه، مرید و مقلد شیخ شهید بود.^{۱۰۸} و از شنیدن خبر قتل وی «فوق‌العاده متأثر و ناراحت» شده، «به سر و صورت خود می‌کوبید و شیون و زاری می‌کرد و از این که مجتهدی را اعدام کردند اشک می‌ریخت.»^{۱۰۹}

۳-۶. برنامه کلان و مدل مطلوب سیاست

اصول سیاست شیخ در زندگی و برنامه کلان او برای بهبود مشکلات موجود و نیل جامعه

شیخ فضل الله نوری؛ مصلح دین ورز و دادخواه

به رفاه مادی و سعادت معنوی، چنین بود: استقلال، قانونمندی و حاکمیت اسلام. او «دین» و «سیاست» را از یکدیگر جدا نمی دانست و برای خود - خاصه، به عنوان یک فقیه صاحب نفوذ - در عرصه اجتماع و سیاست، مسئولیت، آن هم مسئولیتی گران، قائل بود. شیخ، البته، مستقلاً رساله یا خطابه‌ای درباره «نظریه سیاسی» خویش، و مبانی و غایات آن، تحریر نکرده است. ولی با کاوش در سخنان وی می توان به اصول آرا و نظریات سیاسی او (که مبتنی بر شناختی «حکیمانه/فقیهانه» از مبانی دینی است) دست یافت و سیمای کلی اما روشنی از آن تصویر کرد. با تأمل در سخنان شیخ، معلوم می شود که از نظر او اولاً، این «سیاست» است که بایستی رنگ «دین» به خود بگیرد و جامه‌ای متناسب با قد و قواره دین بپوشد، نه بالعکس. در ثانی، نظریه سیاسی شیخ، حاوی دو جنبه «سلبی» و «ایجابی» (یا «مثبت» و «منفی») است که وجه سلبی آن، خود از دو رکن اساسی تشکیل می شود: استقلال به معنی رهایی از یوغ سلطه فکری - فرهنگی - سیاسی - اقتصادی بیگانگان (به ویژه استعمار غرب) و عدالت از طریق «مهار قانونمندان» دولت توسط مجلسی مرکب از نمایندگان طبیعی اصناف و طبقات جامعه. حاکمیت اسلام نیز، به معنای اجرای «مو به مو و بدون تبعیض» احکام اسلامی در جمیع شئون، وجه «ایجابی» سیاست مطلوب وی را می سازد.

۳۳

۳-۶-۱. استقلال (رهایی از سلطه سیاسی و فرهنگی غرب)

رهایی از سلطه بیگانه (خاصه استعمار غرب) در همه شئون، هدف اساسی ای بود که شیخ، دستیابی به ایران آباد و سربلند را در گرو آن می شمرد و زندگی اش را یک سره وقف مبارزه در راه آن ساخته بود. تقریظ وی بر کتاب «تبشیر اندر تبشیر» (۱۳۱۴ق) نشان می دهد که حرکت در این راه را مصداق «جهاد فی الله» شمرده و «تجارت سودمند دنیا و آخرت» می دانست.^{۱۱۰}

الف) طرد سلطه سیاسی استعمار: چرچیل، مدیر اداره شرقی سفارت انگلیس، در گزارش به لندن، از شیخ به عنوان «یکی از مجتهدین طراز اول تهران» یاد می کند که «از تماس با اروپائیان احتراز می جوید و از گفتگو با آنان سر باز می زند»^{۱۱۱} امتناع شیخ در پایان عمر خویش (به قیمت شهادت) از پناهندگی به بیرق روس، انگلیس، هلند و حتی عثمانی مهم ترین گواه بر روحیه مستقل او و اهتمامش به جلوگیری از دخالت بیگانگان در مقدرات کشور اسلامی است. چنانکه حضور فعال او در جنبش تنباکو و نیز هواداری اش از تأسیس بانک ملی در صدر مشروطه، تنها معطوف به اهداف «اقتصادی» نبود و بیش و پیش از آن، غایات «سیاسی» داشت و نجات ایران از سلطه سیاسی غرب را دنبال می کرد. به همین نمط، ورودش به جنبش عدالتخواهی



شیخ فضل الله نوری؛ مصلح دین ورز و دادخواه

صدر مشروطه نیز - چنانکه خود در لایحه ۱۸ جمادی الثانی ۱۳۲۵ ق منتشره در حضرت عبدالعظیم علیه السلام تصریح دارد - به هدف جلوگیری از «تحلیل» رفتن تدریجی کشور در «هاضمه» قدرتهای «جهانخوار» بوده است.^{۱۱۲} فراموش نکنیم یکی از مهم ترین علل مخالفت وی با مشروطه وارداتی و هواداران افراطی آن، بستگی آنها به بیگانگان بود: «ای عزیز، اگر مقصود، تقویت اسلام بود انگلیس حامی آن نمی شد و اگر مقصودشان عمل به قرآن بود عوام را گول نداده پناه به کفر [= سفارت انگلیس] نمی بردند و آنها را یار و معین و محل اسرار خود قرار نمی دادند... اگر بنای آن بر حفظ دولت اسلام بود، چرا یک عضوی از روس پول می گرفت و دیگری از انگلیس.»^{۱۱۳}

شیخ، به ویژه در اواخر عمر، بر سر تجدید مشروطه، رسماً با سفارتخانه های روس و انگلیس در افتاد و درگیری اش با آنها بدانجا کشید که شاه اعلامیه ای را که (پس از تجمع باغشاه) روی اصرار شیخ و علما صادر کرده بود، زیر فشار شدید سفرای لندن و پترزبورغ، از کوچه و بازار جمع کرد^{۱۱۴} و شیخ نیز شاه مرعوب را به مقاومت در برابر آنها فراخواند.^{۱۱۵} به قول کسروی: «محمدعلی میرزا در آن ایستادگی که در برابر ... نمایندگان سیاسی دولتهای اروپا می نمود بیش از همه به دلگرمی از پشتیبانی» شیخ بود.^{۱۱۶} کشاکش سخت شیخ با روس و انگلیس، به ترور وی توسط ایادی انگلیس انجامید و حتی سفارت انگلیس، در محاکمه ضاربین دخالت کرده مانع مجازاتشان شد.^{۱۱۷} پس از آن هم به طور لاینقطع رشته این درگیری ادامه یافت تا به اعدام وی توسط همان عوامل انجامید^{۱۱۸} و آرتور نیکلسون، سفیر انگلیس در روسیه، به وزیر خارجه لندن نوشت: شیخ فضل الله برای مملکت خود خطر بزرگی [!] بود، خوب شد که ایران او را از میان برداشت [!]^{۱۱۹}

ب) طرد سلطه اقتصادی استعمار: شرکت فعال شیخ در جنبش تنباکو، از گامهای بلند وی در مسیر مبارزه با نفوذ اقتصادی بیگانگان است که خوشبختانه تاریخ، آن را با خطوط روشن ثبت کرده است.^{۱۲۰} نیز باید از حمایت وی از طرح تأسیس «بانک ملی» در صدر مشروطه یاد کرد که اندیشه رهایی کشور از استعمار اقتصادی را تعقیب می کرد و شیخ از آن کاملاً حمایت نموده و «دویست تومان سهام بانک را خریداری کرد».^{۱۲۱} در کارنامه شیخ، مدرک جالبی مربوط به سال ۱۳۰۶ ق یافت می شود که نشان از حضور دیرین وی در سنگر دفاع از «استقلال سیاسی»، «کفایت اقتصادی» و «کیان فرهنگی» کشورمان دارد. مدرک مزبور، حاوی ۶۰ مورد سؤال و جواب از میرزاست که شیخ به تدوین و طبع آنها پرداخته است. میرزا در پاسخ به نخستین سؤال (نانوشته) این رساله^{۱۲۲}، ضمن تأکید بر عواقب سوء «حمل اجناس از بلاد کفر به ایران»، از «توجه سائل به این گونه مسائل» و «اقدامش به تهیه دفع آنها» که صرفاً از سر غیرت دینی و خیرخواهی برای مسلمین است، اظهار مسرت می کند و با تصریح به اینکه خود، همواره ملتفت و نگران

این مسائل که خرابی دین و دنیای مسلمین را دربر دارد بوده است، بر لزوم «جلوگیری از ورود کالاهای خارجی به کشور» و «اقدام دولت به رفع احتیاجات داخلی مردم از راه تشویق و حمایت عملی از سرمایه‌گذاری در بخش صنایع داخلی»، تأکید می‌ورزد. در پایان نیز از خداوند، عزت اسلام، پیروزی مؤمنین و قطع ریشه دشمنان را خواستار می‌شود!^{۱۳۳}

ج) طرد سلطه فرهنگی بیگانه: شیخ، در کنار تلاش جهت رهایی کشور از استعمار سیاسی و اقتصادی، نسبت به سیطره فرهنگ و نظام «فکری و حقوقی» غرب بر کشورمان نیز حساسیت منفی داشت و ستیزش با مشروطه‌چیان، عمدتاً بر سر همین امر بود: «دین اسلام، اکمل ادیان و اتم شرایع است، و این دین دنیا را به عدل و شورا گرفت. آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید؟»^{۱۳۴} به گفته دکتر رضوانی: شیخ «برخلاف آنچه که عده‌ای گمان می‌برند، مخالف با مشروطه [=تحدید سلطنت] نبود... می‌فرمود: مشروطه‌ای که در فرنگستان، ساری و جاری است، با مشخصات خاصی که دارد شایسته اجرا در ایران نیست. ایرانیان باید مشروطه‌ای منطبق بر سنن ملی و مذهبی خود برقرار کنند و ... شعارش این بود: و علیکم بالمشروطیه الاسلامی».^{۱۳۵}

۳-۶-۲. عدالت و حکومت قانون

محمد حرزالدین، نوری را «از چهره‌های برجسته‌ای» می‌شمرد که «با حاکمان و دولتمردان مقتدر ستمگر می‌ستیزید».^{۱۳۶} عدالتخانه، مهاری بود که شیخ، متناسب با امکانات و مقتضیات زمانه، برای تعدیل خودکامگیها و رفع استبداد تهیه دیده بود. او خود در لوایح ایام تحسن در حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام تصریح دارد که انگیزه‌اش از برافراشتن درفش عدالتخواهی در صدر مشروطه، تغییر رژیم خودکامگی و «محدود» ساختن اختیارات شاه و دولت توسط نمایندگان مردم بوده است.^{۱۳۷} شهید نوری، کار خلاف شرع و قانون راه از هر کسی می‌دید برمی‌آشت و انتقاد می‌کرد، چه شاه باشد و چه مدعیان دروغین عدل و آزادی. یکی از همسایگان شیخ که در روزهای پرآشوب اواخر مشروطه اول با شیخ دیدار داشته، شرحی از شکایات زیاد وی از اعمال خلاف قانون شاه و مشروطه‌چیان تندرو به دست داده است.^{۱۳۸} در همان ایام، شیخ نامه‌ای به عضدالملک نوشت و ضمن دفع این شایعه که وی در صدد پناهندگی به سفارتخانه‌های خارجی است، باز بر اجرای قانون و دوری از هرج و مرج در کشور تأکید کرد: «... صریحاً عرض می‌نمایم که هر که علی‌التحقیق بر خلاف قانون اقدامی نماید، مستحق مجازات است ولو خود داعی باشم. عما قریب^{۱۳۹} معلوم می‌شود که عدالتخواه کیست و هرج و مرج خواه کیست».^{۱۴۰}

شیخ فضل الله نوری؛ مصلح دین ورز و دادخواه

سخنان فوق، حاکی از قانونخواهی و قانونمداری شیخ است، که در تأیید آن، می توان به شواهد دیگری همچون: انتقادات تند وی (در لوایح ایام تحصن) به آشوبگری گروههای فشار و مداخلات بی رویه انجمنهای قارچ گونه صدر مشروطه، و نیز تأکیدش بر لزوم تکمیل و تصویب سریع قانون اساسی، اشاره کرد.^{۱۳۱} همچنین می توان به کلام استوار وی در آغاز «تذکره الغافل» اشاره کرد که می نویسد: «... حفظ نظام عالم، محتاج به قانون است و هر ملتی که تحت قانون داخل شدند و بر طبق آن عمل نمودند امور آنها [وابسته] به استعداد قابلیت قانونشان منظم شد...»^{۱۳۲}

دعوی شیخ با دیگران، هرگز بر سر «تحدید» اختیارات شاه و «تعدیل» مظالم دولت نبود و شیخ در لزوم این گونه امور هیچ نوع تردیدی نداشت. فراموش نکنیم که وی ۱۵ سال پیش از طلوع مشروطه، لحظه ای را در پیوستن به نهضت تحریم (که مستقیماً اراده ملوکانه را هدف گرفته بود) درنگ نکرده بود. دعوا بر سر این بود که، حال که قرار است استبداد مطلقه سلطنتی محدود و «مشروط» به یک سری قوانین گردد، این قوانین باید همان «قوانین شرع» باشد که ملت مسلمان ایران از عمق جان بدانها ایمان دارد و نهضت خویش را نیز با تکیه بر آنها و تغذیه از آنها آغاز کرده و پیش برده است. به تصریح دکتر حمید عنایت، شیخ «هرگز درباره محسنات اساسی محدودیتهای قانونی در مورد اختیارات سلطنت، شک» نداشت و «آن شیخ صریح اللهجه کراراً با مخالفین خویش بر سر این موضوع که برای سلطنت، که در نتیجه حوادث دنیا، از شریعت منحرف شده و به ستم گراییده است، تمهید قوانین خاصی لازم است، موافقت کرد.»^{۱۳۳} دکتر رضوانی نیز او را در کشاکش مشروطه و استبداد، بحق، «نیروی سوم»ی قلمداد می کند «که نه از استبداد حمایت می کرد و نه موافق با دموکراسی خاص اروپایی» بود.^{۱۳۴}

از دیدگاه شیخ، شاه یا هر کس دیگر که بر جامعه اسلامی حکومت می کند، لزوماً باید در خط اسلام و مصالح مسلمین حرکت کند، و خط و جهت کلی را از کارشناسان خبره و امین اسلام (فقها) بگیرد. در یکی از لوایح ایام تحصن در حضرت عبدالعظیم علیه السلام، تصریح دارد که: در منطبق شیعه (برخلاف اهل سنت)، دولت و سلطنتی که زمام آن به دست خدا و رسول و امام و نایبان امام (فقهای عدول) نباشد اوامرش واجب الاطاعه نیست.^{۱۳۵} همچنین در اجتماع علما و مردم در باغشاه (شوال ۱۳۲۶ق) که برای منع از تجدید مشروطه برپا شد، شیخ صریحاً به شاه گوشزد کرد: «ما دعاگویان در اطاعت اوامر ملوکانه تا حدی حاضریم که مخالف با مذهب ما نباشد، ولی چیزی که مخالف با مذهب باشد تا جان در بدن داریم نخواهیم گذاشت اجرا شود...» و از شاه خواست طبق خواست مردم و «حکم صریح» علما «بر حرمت مشروطه»، دستخطی در رفع مشروطه صادر کند. شاه پذیرفت و گفت: در این باب «با جناب صدراعظم مذاکره می شود و قراری که اسباب آلودگی قاطبه رعایا باشد داده خواهد شد.» ولی شیخ احاله موضوع به مذاکره

با صدراعظم را رد کرد و گفت: «مشورت در محلی است که طریق دیگر داشته باشد و این امر ابداً ممکن نیست که انجام شود. صریحاً اعلیحضرت حال باید حکم بفرمایند در افنای مشروطه.» شاه لاجرم پذیرفت که دستخط بدهد.^{۱۳۶} سخنان شیخ، برجسته‌سازی همان نکته‌ای بود که همان ایام در عریضه او و علمای همفکرش به شاه آمده بود: «ما مسلمانان که در تحت اقتدار سلطنت اسلامی هستیم، ابداً راضی نمی‌شویم که وهنی به اسلام و دین ما برسد و در مقابل احکام اسلامی، شاه و رعیت یکسان است.»^{۱۳۷}

۳-۶-۳. حاکمیت اصول و احکام اسلام

عدالت، غایت آرزو، بلکه معشوق «دلربا»ی شیخ بود.^{۱۳۸} و حتی آن را اساس تکوین و تشریح، و عامل پیشرفت اسلام در جهان می‌شمرد.^{۱۳۹} از نظر او «دین اسلام... دنیا را به عدل و شورا گرفت. آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید؟!»^{۱۴۰} دستیابی به عدالت، آرمان مقدسی بود که شوق وصول به آن، شیخ را همچون آحاد ملت ایران، در صدر مشروطه به قیام بر ضد استبداد واداشت: «کلمه طیبه العدل را هر کس اصفا نمود بی اختیار در تحصیل آن کوشید و به اندازه وسعت، به بذل مال و جان خودداری نکرد. منجمله خود داعی هم اقدام در این امر نموده و متحمل زحمات سفر و حضراً شدم.»^{۱۴۱} وقتی هم از آن سفر برگشت، «تأسیس اساس مجلس دارالشورای ملی و معدلتخانه اسلامی» را به دوستان تبریک گفت و آن را «موجب ترویج شرع اطهر و تعظیم شعائر اسلامی» شمرد.^{۱۴۲}

۳۸

آری، عدالت، مطلوب و محبوب شیخ بود و در این، جای هیچ شکی نیست. منتها وی - بحق - در تعریف عدالت و تشخیص موارد آن، و نیز نحوه دستیابی به این گوهر دیرباب و زودرنج، بحث داشت و به حکم «خرد» - که خالق جهان را در تشخیص مصالح بشر و تأمین سعادت جاوید وی، از همگان آگاهتر می‌داند - «تحصیل عدالت» را منوط به «اجرای احکام اسلام» می‌شمرد و معتقد بود که «حقیقت عدل» از راه «اقدام به معروف و اجتناب از منکر» محقق می‌شود. همچنین تأکید داشت که اجرای قوانین عادلانه در جامعه، نیاز به پشتوانه روحی و اعتقادی دارد و آن نیز چیزی جز ایمان به خدا و قیامت نیست و «هر مقدار، یقین به مبدأ و معاد، و خدا ترسی و امیدواری شدیدتر است، عدالت منبسط‌تر خواهد بود و هر چه از این کاسته شود، بی‌اعتدالی زیاده خواهد شد.» نیز: «اگر بخواهند بسط عدالت شود» باید این دو گروه را «تقویت» کنند: «حملة احکام» و «اولی الشوکه من اهل الاسلام». یعنی، علمای دین و رجال سیاسی متعهد به اسلام. «این است راه تحصیل عدالت صحیحه نافع.»^{۱۴۳}

شهید نوری، از سیاست و عدالت، تصویری چنین «توحیدی» داشت و عرصه زندگی را

شیخ فضل الله نوری؛ مصلح دین ورز و دادخواه

حوزه اقتدار «مطلق» الهی می شمرد. پیتر آوری استاد تاریخ دانشگاه کمبریج سخن جالبی دارد: «شیخ فضل الله نوری... را بایستی نماینده آن مکتب فکری دانست که حاکمیت را از خداوند می دانند و نه از مردم و شاه»^{۱۴۴} کسروی هم (در کلامی، به شیوه معمول آمیخته به زهر کینه) اعتراف جالبی دارد:

حاجی شیخ فضل الله ... فریفته «شریعت» می بود و رواج آن را بسیار می خواست... با یک امید و آرزوی بسیاری پیش آمده چنین می خواست که «احکام شرع» را به رویه قانون آورد و به مجلس بپذیراند. روی هم رفته به بنیاد نهادن یک «حکومت شرعی» می کوشید.^{۱۴۵}

نظام مطلوب شیخ نظامی است که در آن احکام اسلام پیاده شود: «ای برادر، نظامنامه، نظامنامه...؛ لکن اسلامی، اسلامی... یعنی همان قانون شریعت که ۱۳۰۰ و اندی است در میان ما هست و جمله [ای] از آن، که به آن، اصلاح مفاسد ما می شود در مرتبه اجرا نبود، حالا بیاید به عنوان قانون، و اجرا شود»^{۱۴۶} اگر در تحسن حضرت عبدالعظیم (ع) بر فراز منبر خاطر نشان می کند: «من ... اینجا هستم تا اینکه قانون قرآن را رواج بدهم» یا در «رساله تحریم مشروطیت» می نویسد: «فی الحقیقه سلطنت، قوه اجرائیه احکام اسلام است»^{۱۴۷} دقیقاً به همین معناست. چنانکه از نامه اش به آقاجنقی اصفهانی نیز به روشنی همین معنا برمی آید.^{۱۴۸}

۳۹

آری، شیخ خواستار نظام حاکمیت حدود و ارزشهای اسلامی بود که البته از دیدگاه او، جز با حکم و تنفیذ فقیهان محقق نمی شد. در خلال اظهارات شیخ در مشروطه کرا را به طرح مسئله ولایت فقیه مبسوط الید برمی خوریم و این، به وضوح حاکی از «وجه ایجابی» نظریه سیاسی شیخ، و نیز مخالفت «اصولی» او با «استبداد شاهنشاهی» است: در زمان غیبت امام علیه السلام مرجع در حوادث، فقهای از شیعه هستند و مجاری امور به ید ایشان است و بعد از تحقق موازین، احقاق حقوق و اجرای حدود می نمایند و ابداً منوط به تصویب احدی نخواهد بود»^{۱۴۹}

از نظر شیخ، اگر مجلس و مجلسیان، اولاً به احکام اسلام مقید، و ثانیاً از پشتوانه نظارت و تنفیذ فقیه برخوردار باشند، خود و مصوباتشان مورد تأیید است و باید از جان و دل، به حمایت از آنها پرداخت^{۱۵۰} و در غیر این صورت، نه. در دیدگاه شیخ راجع به مجلس و مشروطه، دو نکته کلیدی وجود دارد که فهم درست نظریات وی در گرو توجه دقیق به آنهاست: الف) جامعیت و کمال قوانین اسلامی ب) نظارت و ولایت فقهای جامع الشرایط. به اعتقاد وی^{۱۵۱}:

۱. «حفظ نظام عالم» در گرو وجود «قانون» است «و هر ملتی که تحت قانون داخل شدند و بر طبق آن عمل نمودند امور آنها [بسته] به استعداد [و] قابلیت قانونشان، منظم» خواهد شد.
۲. در میان قوانین، بهترین قانون، «قانون الهی (اسلام) است». چه، اولاً «جامع جمیع مایحتاج الیه الناس»^{۱۵۲} بوده و علاوه بر عبادات، «حکم جمیع مواد سیاسیه را بر وجه اکمل و اوفی داراست،

حتی ارش الخدش»^{۱۵۳} را. ثانیاً قانون اسلام، قانونی ابدی و جاوید است و همه عصرها و نسلها را شامل می‌شود. ثالثاً بینش اسلامی، حیات و زندگی بشر را منحصر به این جهان نمی‌بیند و مرگ را صرفاً دروازه حیات جاودان، و دنیا را مزرعه آخرت می‌شمرد. بر اساس این بینش، «ماها باید... نظم معاش خود را قسمی بخواهیم که امر معاد ما را مختل نکند، و لابد چنین قانون، منحصر خواهد بود به قانون الهی. زیرا اوست که جامع جهتین یعنی نظم‌دهنده دنیا و آخرت است.»

۳. خاتمیت دین اسلام، ملازم با کامل بودن دستورات آن است، و متقابلاً اعتقاد به نقص و ناتمامی فقه اسلامی و موافقت با تغییر یا تکمیل برخی از مواد آن به بهانه و عنوان «مقتضیات عصر»، با ایمان به خاتمیت و کمال دین تضاد دارد: «اگر کسی را گمان آن باشد که مقتضیات عصر، تغییردهنده بعض مواد قانون الهی... یا مکمل آن است، چنین کسی... از عقاید اسلامی خارج است.» زیرا «پیغمبر ما خاتم انبیاست و قانون او ختم قوانین... و خاتم آن کسی است که آنچه مقتضی صلاح حال عباد» تا روز رستاخیز است به «او وحی شده... و دین را کامل کرده باشد. پس بالبدیهه چنین اعتقاد، کمال منافات را با اعتقاد به خاتمیت و کمال دین او دارد و انکار خاتمیت، به حکم قانون الهی کفر است.»

۴. بر پایه آنچه گفتیم، قانون اسلام «از بس متین و صحیح و کامل و مستحکم است نسخ بر نمی‌دارد.» چه، خداوند «در هر موضوع، حکمی - و برای هر موقع، تکلیفی مقرر فرموده است.» بنابراین، «نمی‌شود که جایز شود تغییر بدهند قانون الهی را و جعل قانونی بر خلاف آن نمایند، ولو در یک مورد. زیرا مخالفت عملی [با] قانون الهی، فسق است ولی تغییر دادن آن، کفر است. چونکه تخطئه قانون الهی است نسبت به این زمان.»

۵. کمال و تمامیت اسلام، اجازه نمی‌دهد که کسی در برابر قوانین الهی، قانون جدیدی وضع کند: «در اسلام برای احدی جایز نیست تقنین و جعل حکم، هر که باشد، و اسلام ناتمام ندارد که کسی او را تمام نماید.» و جامعه ایمانی و اسلامی «ابداً محتاج به جعل قانون» نخواهد بود، زیرا «اسلام بدون اقرار به نبوت، محقق نیست، و... دلیل عقلی بر نبوت» نیز چیزی جز «احتیاج ما» به قانون الهی «و جهل و عجز ما از تعیین آن»؛ بنابراین اگر خود را بر کشف و استخراج قانون «قادر... بدانیم، پس دیگر دلیل عقلی بر نبوت» وجود نخواهد داشت. اصولاً «جعل قانون» در برابر قانون الهی، چه کم و چه زیاد، با اسلام «منافات» داشته و نفس عمل، یک «کار پیغمبری است». لذا فرد مسلمان را «حق جعل قانون نیست.»

۶. حتی شأن و مسئولیت فقها و مجتهدان، با همه والایی، تنها استنباط احکام الهی از کتاب و سنت معصومین (ع) است، نه جعل قانون. حتی آنان حق ندارند - آن‌گونه که متأسفانه در بین اهل سنت رایج است - در مقام کشف و استخراج احکام، اموری همچون قیاس و استحسانات

عقلی را دخالت دهند: «وظیفه [مجتهدین]... منحصر به آن است که احکام کلیه را - که مواد قانون الهی است - از چهار دلیل شرعی استنباط فرمایند و به عوام رسانند و آن چهار: قرآن و اخبار و اجماع و عقل است؛ آن هم به نحو مخصوصی که مقرر شده. و عمده آن است که باید ملاحظه فرمایند که در مقام استنباط، قیاس و استحسان را دخالت ندهند. چونکه در شرع امامیه حرام است که از روی استحسان و قیاس، تعیین احکام الهیه بنمایند.» فقیه، که نایب امام علیه السلام است، در واقع «استنباط از کتاب و سنت» می کند، «نه تقنین و جعل».

۷. بنای اسلام، بر عبودیت یعنی تسلیم صرف در برابر خداوند استوار است و التزام به قوانین الهی، تنها راه رهایی از هرگونه فساد و بهره‌مندی کامل از نعمات الهی در دنیا و آخرت می باشد: «به حکم اسلام، باید ملاحظه نمود که در قانون الهی، هر که را با هر کس مساوی داشته، ما هم مساویشان بدانیم و هر صنفی را مخالف با هر صنفی فرموده ما هم به اختلاف، با آنها رفتار کنیم تا آنکه در مفاسد دینی و دنیوی واقع نشویم»، بلکه «در دنیا و آخرت بهره‌مند» باشیم.

۸. با توجه به آنچه که گفتیم، این سؤال مطرح می شود که: تأسیس مجلس شورا و وضع قوانین اساسی و غیراساسی در جامعه اسلامی، چه وجهی دارد؟

پاسخ این سؤال از آنچه که گفتیم، کاملاً روشن می شود: همان «قانون شریعت» که توسط پیامبر اسلام و جانشینان معصوم وی - سلام الله علیهم اجمعین - ۱۳۰۰ و اندی پیش از این، به بشر ابلاغ گردیده ولی چنانکه باید اجرا نشده، «لباس قانون بیوشد و به صورت ماده و تبصره درآمد: «ای برادر، نظامنامه، نظامنامه، نظامنامه؛ لکن اسلامی، اسلامی، اسلامی. یعنی همان قانون شریعت که هزار [و] سیصد و اندی است در میان ما هست و جمله [ای] از آن - که به آن، اصلاح مفاسد ما می شود - در مرتبه اجرا نبود، حالا بیاید به عنوان قانون، و اجرا شود.» و «علیکم بطلب القانون الاساسی الاسلامی، ثم علیکم بطلب القانون الاساسی الاسلامی، فأنه مصلح لدینکم و دنیاکم.»^{۱۵۴}

۹. مجلسی که قانون اساسی آن، مخالف با موازین دین نباشد و اعضای آن از دایره احکام شرع، گامی بیرون نهند، مورد قبول و تأیید همه فقیهان (از جمله: شیخ فضل الله) است. چه، مخالفت با آن، عملاً چیزی جز مخالفت با موازین و قوانین شرع نیست: «من آن مجلس شورای ملی را می خواهم که عموم مسلمانان، آن را می خواهند، به این معنی که البته، عموم مسلمانان، مجلسی می خواهند که اساسش بر «اسلامیت» باشد و برخلاف قرآن و برخلاف شریعت محمدی (ص) و برخلاف مذهب مقدس جعفری علیه السلام قانونی نگذارد. من هم، چنین مجلسی می خواهم.» در این زمینه، «من و عموم مسلمین بر یک رأی هستیم. اختلاف، میانه ما و لامذهبهاست که منکر اسلامیت و دشمن دین حنیف هستند.» چنین مجلسی که حاصل سعی و رنج «حجج اسلام و نواب عامه



آیات شیخ فضل اللہ نوری و سید عبداللہ بہجانی

شیخ فضل‌الله نوری؛ مصلح دین‌ورز و دادخواه

امام علیه‌السلام است، قاعداً «حفظ حقوق و پیروان مذهب جعفری» را مدنظر دارد و «ممکن نیست که آثار پارلمنت پاریس و انگلیس بر آن مترتب گردد.»

به تعبیری روش‌تر: اعضای مسلمان و متعهد این مجلس، هرگز تن به تصویب «قانون آزادی عقاید و اقلام» به سبک بی‌بند و بارانه غربی «و تغییر شرایع و احکام» نداده و بر «افتتاح خمارخانه‌ها و اشاعه فواحش» و بی‌حجابی بانوان «و اباحه منکرات» مهر تأیید نخواهند زد. «مسلم است که قوانین موضوعه در این مجلس، مخالف با قواعد شرعی نبوده و نخواهد بود و چنانکه در قانون اساسی ذکر شده است هر مطلبی که مخالف با شریعت اسلامی باشد، سَمَتِ قانونیت پیدا نخواهد کرد...»

۱۰. چنانچه لزوم انطباق مصوبات مجلس با موازین و معیارهای شرع را به عنوان یک اصل اجتناب‌ناپذیر بپذیریم - که منطبق اسلامی، راهی جز پذیرش آن نمی‌شناسد - لامحاله گریزی از قبول «نظارت فائمه رسمی و دائمی مجتهدین بر مصوبات مجلس» نخواهیم داشت.

دلیل این امر آن است که پارلمان، در ایران اسلامی یک پدیده وارداتی و نوظهور است و در اصل وضع خویش، با مبنا و ساختار فرهنگ و تمدن جدید غرب تناسب دارد، و مولود تحولات عمیق فکری - سیاسی - اجتماعی اروپا در چند قرن پس از رنسانس است، که بعضاً با اصول فکری، سنن فرهنگی، شرایط تاریخی و وضعیت اجتماعی کشورمان، همخوانی ندارد بلکه متضاد است. بنابراین، بایستی برای هماهنگی و انطباق این پدیده نوظهور با مبانی و سنن فرهنگی و اجتماعی این دیار، تصرفات حساب‌شده‌ای در فرم و محتوای اروپایی آن صورت گیرد: «مملکت ایران، از هزار و سیصد و چند سال قبل که از آیین زرتشتی به دین مبین محمدی شرف انتقال پذیرفته است، مجلس دارالشورای قائم دائم که امور جمهور اهالی را همواره اداره بکنند نداشته است. امروز که این تأسیس را از فرنگستان اقتباس کرده، به همین جهت که اقتباس از فرنگستان است، باید علمای اسلام - که عندالله و عندرسوله مسئول حفظ عقاید این ملت هستند - نظری مخصوص در موضوعات و مقررات آن داشته باشند که امری برخلاف دیانت اسلامی به صدور نرسد و مردم ایران هم مثل اهالی فرنگستان بی‌قید در دین، و بی‌باک در فحشا و منکر، و بی‌بهره از الهیات و روحانیات واقع نشوند. این ملاحظه و مراقبه، حسب التکلیف الشرعی، هم حالا که قوانین اساسی مجلس را از روی کتب قانون اروپا می‌نویسند لازم است و هم من بعد در جمیع قرنهای آینده الی یوم یقوم القائم عجل الله تعالی فرجه.»

۴. انقلابی عصر استبداد

شیخ، در زندگی سیاسی خویش، دو دوران را از سر گذرانده است: دوران استبداد فردی

سلاطین قاجار و دوران مشروطیت. او با خودکامگی به هیچ وجه سرسازش نداشت و لذا در کلیه جنبشهای ضداستبدادی پیش از مشروطه، همچون جنبش تنباکو و عدالتخانه، حاضر بلکه پیشوا و جلودار بود. شرکت فعالش در جنبش ضداستعماری - ضداستبدادی تنباکو، نقش مؤثر وی در برکناری امین‌السلطان و حضورش در مرکز ثقل قیام عدالتخواهی صدر مشروطه که به عزل عین‌الدوله انجامید، همگی ثبت تاریخ است. اعظام‌الوزاره با ذکر درگیری سخت میان میرزای آشتیانی و ناصرالدین‌شاه بر سر کشیدن قلیان در بحبوحه نهضت تحریم، می‌نویسد: شاه حکم به تبعید آشتیانی داد و در پی آن، غوغای ملی عظیمی برخاست که نهایتاً حکم شاه را ملغی گذاشت. آنگاه می‌افزاید: «اول کسی که از علما در آن روز به منزل میرزای آشتیانی وارد شد و هم‌صدا با ایشان گردید، آقای حاج شیخ فضل‌الله مجتهد نوری بود.»^{۱۵۵} احتشام‌السلطنه (رئیس مجلس شورای اول) نیز معتقد است شیخ در «در آن وقایع... در طهران کباده ریاست می‌کشید و در صف پیشوایان روحانی، مشوق و محرک مردم در مخالفت با امتیازنامه رژی بود.»^{۱۵۶} عین‌الدوله که پس از برکناری امین‌السلطان روی کار آمد، معتقد بود: آن کس که امین‌السلطان، دولت را از او می‌ترسانید و از ترس همو نیز استعفا داد، شیخ فضل‌الله بوده است.^{۱۵۷} وقتی هم که روابط شیخ (در صدر مشروطه) با عین‌الدوله مقتدر و خشونت‌مآب به تیرگی گرایید و عین‌الدوله به شیخ و دیگر عالمان معترض و متحصن در مسجد جمعه تهران پیغام داد که اگر پراکنده نشوید دست به داغ و درفش خواهیم برد، شیخ به فرستاده او گفت: «کسی که حیات و مماتش زیر قلم ماست چگونه جرأت می‌کند چنین جملاتی را به زبان بیاورد؟! به او بگو ما از تو واهمه‌ای نداریم و عنقریب تکلیف را روشن می‌کنیم.»^{۱۵۸} و چنین نیز کرد. به قول ملک‌زاده: «حاج شیخ فضل‌الله... با وجود ممانعت عین‌الدوله با سران نهضت هم‌قدم شد و راه مهاجرت را پیش گرفت.»^{۱۵۹} شیخ از نفوذ خویش در بین مراجع عراق (نظیر آخوند خراسانی) بهره گرفت و آنان را به صحنه مبارزه با رژیم استبداد کشانید.^{۱۶۰}

ملک‌زاده، می‌نویسد: «از حسن اتفاق، حاجی شیخ فضل‌الله که در آن زمان در حوزه روحانی نجف شهرت و اعتبار زیادی داشت در میان مهاجرین [به قم] بود و او هم در سهم خود، روحانیون نجف را به نفع نهضت ملی تشویق می‌نمود.»^{۱۶۱} آیت‌الله میرزااحمد کفایی (فرزند آخوند خراسانی) اظهار می‌داشت: زمانی مرحوم آخوند خراسانی و دیگر مراجع عتبات به حمایت از نهضت عدالتخواهی صدر مشروطه وارد عمل شدند که شیخ فضل‌الله نوری در نامه به آخوند، لزوم این کار را مؤکداً گوشزد کرد.^{۱۶۲}

در نتیجه اتفاق علمای تهران و نجف بر ضد استبداد، شاه سپر انداخت و ضمن برکناری عین‌الدوله، دستخط تأسیس مجلس شورا را صادر کرد. در حصول این موفقیت، بی‌گمان شیخ

شیخ فضل الله نوری؛ مصلح دین ورز و دادخواه

نقشی مهم و تعیین کننده داشت. فریدون آدمیت و مهدی بامداد تصریح دارند: شیخ «در قیامی که منجر به صدور فرمان مشروطیت گردید خدمت ارجمندی کرد.»^{۱۶۳}

۵. اصلاحگر عصر مشروطه

شیخ، چنانکه گفتیم، در مقدمات ایجاد و تحصیل آنچه که بعدها به نام «مشروطیت» معروف شد، نقش اساسی داشت و به این معنا، عموم مورخان اشاره دارند.^{۱۶۴} پس خود را در حفظ و پاسداری از آنچه که دستاورد نهضت ملت (قیام عدالتخانه) می‌انگاشت، موظف می‌شمرد و بر خلاف برخی از رهبران که در برابر فشار و تهدید گروههای تندرو و جریانات سکولار جا می‌زدند، با تمام توان می‌ایستاد و می‌کوشید مانع انحراف نهضت از راست‌راه ملی و اسلامی آن به چپ و راست گردد. کسروی می‌نویسد: «پس از پیشرفت مشروطه و باز شدن مجلس»، رهبران مذهبی جنبش مشروطه «هر یکی بهره‌ای جست به کنار رفتند. ولی دو سید [طباطبایی و بهبهانی] و حاجی شیخ فضل الله همچنان با ماندند، و چون مشروطه را پدید آورده خود می‌شماردند از نگرهبانی بازمی‌ایستادند...»^{۱۶۵}

۴۵ برای آشنایی با نقش اصلاحی که شیخ فضل الله در طول جنبش مشروطه ایفا کرد، بایستی روند پرنشیب و فراز این جنبش را از آغاز تا زمان شهادت شیخ، مورد دقت و ملاحظه قرار داد: جریانی که به نام مشروطه در تاریخ کشورمان معروف شده، خود مسبوق به نهضت اصیل، اسلامی و مستقل عدالتخانه بود که رهبری آن به عهده علمای دین (بالاخص شیخ فضل الله) قرار داشت و مقصد عمده‌اش نیز تأسیس عدالتخانه بود، یعنی تأسیس مجمعی از نمایندگان طبیعی اصناف و طبقات مردم که به شور بنشینند و برای دوایر دولتی، قانون بنویسند، تا به خودکامگیهای دولت و دربار پایان داده شود. هجرت شیخ و سیدین به قم در صدر مشروطه، به همین منظور انجام گرفت و صدور دستخط تأسیس مجلس شورای اسلامی از سوی مظفرالدین شاه نیز دستاورد همین حرکت بود. مع‌الاسف همزمان با هجرت علما به قم، با کارگردانی سفارت انگلیس و ستون پنجمشان در داخل کشور، طرح کشاندن مردم ساده و غافل (یا شکمباره) به سفارت ریخته شد و استعمار بریتانیا به دسایس معمول خود شدت بخشید و برای نسخ و نابودی آن قیام اسلامی - مردمی، از طریق سیاست خطرناک مسخ و انحراف وارد شد... . نقشه مزبور به زودی شعار همه کس فهم و ریشه‌دار عدالتخانه را، جایگزین شعار وارداتی، چند پهلو و متشابه مشروطه ساخت. نیز به یاری کاردار سفارت، در دستخط شاه محتضر (مورخ ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۴ق) مبنی بر اجازه تأسیس مجلس شورای اسلامی دست برده و درست در بحبوحه به بارنشستن نهضت عدالتخواهی، قید «اسلامی» را برای همیشه (در دوران مشروطه) از

عنوان مجلس حذف کردند!^{۱۶۶} سپس هم مانع تثبیت عنوان «مشروع» به جای «مشروطه» شدند و این البته آخرین گام انحرافی در مسیر نهضت ملت نبود...^{۱۶۷}

مشروطه وارداتی، در نظر طراحان اصلی آن، کپیه‌ای از لیبرال دموکراسی غربی بود که بر مفهوم فراماسونری، لیبرالیستی شعار آزادی - برابری - برادری (و نه مفاهیم محصل اسلامی آنها) تکیه داشت و از حیث قانونگذاری، تعیین و تنظیم روش زیست انسانها، اهوای نفس اکثریت را، به نحوی قانونمند، جایگزین تشریح الهی می‌ساخت. و پیداست که چنین مشروطه‌ای - به قول شیخ - آتش با «شرع» و «مشروع» در یک جوی نمی‌رفت.

اما باید توجه داشت که مشروطه‌بازان صدر مشروطه، به صراحت و یکبارگی، پرده از مقاصد و مطامع حقیقی خویش برنمی‌گرفتند و باطن شیطانی رژیم مطلوب خود را - که در طغیان نسبت به حق، از «استبداد فردی و بی‌نقاب چند هزار ساله» پیشی می‌گرفت - رو نمی‌کردند و به قول کسروی: «تا دیری سخن از شریعت و رواج آن می‌رفت و انبوهی از مردم می‌پنداشتند که آنچه خواسته می‌شود همین است.»^{۱۶۸} ولی با گذشت زمان، که بازار هتاکی به ساحت احکام الهی و جسارت به علما در روزنامه‌ها و شبنامه‌ها و میتینگ‌های مشروطه‌چیان بالا گرفت و متهمان به بایبگری و متظاهران به فرنگی‌مآبی صحنه‌گردان حوادث شدند - مشروطه سفارت پرورده پوست انداخت و باطن حقیقی خود را تا حدود زیادی آشکار ساخت. در نتیجه، شیخ نوری نیز که از مدتها پیش، نگران انحراف نهضت و تباهی ثمرات قیام ملت بود، نوای انتقاد دیرینه و فزاینده خویش علیه مفاسد همزاد یا نوزاد مشروطه را، به فریاد رسای اعتراض بدل ساخت و رسماً در برابر مشروطه‌چیان افراطی موضع گرفت و نهایتاً با همفکران خویش در حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام تحصن گزید و به نشر لوایح روشنگرانه و طرح شعار مشروطه مشروعیه پرداخت و اعلام کرد که قانون اساسی باید دقیقاً و کاملاً با موازین شرع «تطبق» شود، و این تطبیق نیز، کار «کارشناسانه» می‌طلبد که آن هم جز از «فقه‌های پارسا» برنمی‌آید.

لزوم پایبندی شاه به «طریقه حقه تشیع اثنی عشری»، نظارت فائقه مجتهدین بر مصوبات مجلس، شرط فقاقت در قاضی، و... اصولی بود که با مجاهدات پیگیر شیخ در متمم قانون اساسی گنجانده شد.

مرحله بعدی جریان مشروطیت، با انحلال خونین مجلس شورای اول و قلع و قمع هواداران مشروطه به دست محمدعلیشاه آغاز شد که افکار عمومی هم - به علت نفرت از هرج و مرج و آشوب فزاینده‌ای که توسط جناح تندرو مشروطه در کشور پدید آمده و زندگی را بر همگان مشکل کرده بود - نسبت به اقدام شاه، سکوت بلکه مساعدت نشان داد. در این مرحله، شیخ با استفاده از فرصت پیش آمده، به تحریم مشروطه مطلقه، و تلاش برای احیای عدالتخانه (=

شیخ فضل الله نوری؛ مصلح دین ورز و دادخواه

مجلس شورا با اختیارات و مسئولیت «محدود» به حدود اصلاح «دوائر دولتی» برخاست. اقدام مزبور، ناشی از آشنایی کامل شیخ با ماهیت صحنه گردانان غرب زده مشروطه و دسایس استعمار در آن برهه حساس بود. تأثیر شدید اقلیت فراماسون و منحرف مجلس اول بر اکثریت مسلمان اما مشتبه آن، سازش امثال سردار اسعد (تجدیدگر مشروطه) با قدرتهای استکباری و حمایت صریح روس و انگلیس از مشروطه و جناح تندرو آن در دوران موسوم به استبداد صغیر، و بالاخره یأس شیخ از اصلاح غائله به شیوه «قانونی و مسالمت آمیز» او را نهایتاً به درگیری حاد و بی برگشت با مشروطه وارداتی کشانید. این مرحله، چندی پس از انحلال مجلس اول آغاز شد و تا قتل شهید نوری و ملا محمد خمایی و...، و انزوا و تبعید برخی دیگر از علما، ادامه یافت.

نکته قابل توجه، این است که شیخ، حتی در استبداد صغیر نیز مخالف وجود مجلس شورا و مشروطه (به معنی تحدید استبداد و مهار آن توسط شورایی از عقلای ملت) نبود. بلکه، به قول خود: «مشروطه مشروعه و مجلس محدود» می خواست. لذا چند روز پس از انحلال مجلس اول، به شاه تأکید کرد: «مشروطه باید باشد، ولی مشروطه مشروعه و مجلس محدود، نه هرج و مرج.»^{۱۶۹}

۴۷ مخالفت صریح و بی پروای شیخ با مشروطه و مجلس در اواخر عمر، ممکن است در نگاه ابتدایی، نوعی عدول آشکار از (حتی) مواضع پیشین وی (= مشروطه مشروعه) تلقی شود. در حالی که اگر نیک دقت کنیم، شیخ نسبت به مشروطه (در شکل غربی آن) از روز نخست، تأملهای جدی و اصولی داشت و قائل به اصلاحات اساسی (بر وفق اصول و مبانی اسلام) در آن رژیم وارداتی بود. علاوه، معتقد بود که فتنه گران و غوغاسالاران، با بلوآفرینی خود، فرصت و امکان اصلاحات قانونی را از دولت و ملت می گیرند و راه را بر سلطه دشمنان استقلال و آزادی ایران هموار می سازند. مع الأسف، جناح تندرو با شهرآشوبیهایش در مشروطه اول، و بند و بست با روس و انگلیس برای براندازی حکومت مرکزی در دوران موسوم به استبداد صغیر، نشان داد که نگرانی شیخ و همفکرانش بی اساس نیست، و اسفبارتر آنکه: روس و انگلیس در اولتیماتومی که در فترت مزبور (به حمایت از مشروطه) به محمدعلیشاه دادند، بر عفو و آزادی عمل مشروطه چیان تبعید شده اصرار داشتند، و مفهوم این امر آن بود که باز باید بساط تندیها و بلوآگریهای مشروطه اول تجدید شود، و این چیزی نبود که شیخ و مصلحان همفکر وی، به هیچ وجه آن را برتابند.

در توضیح و تأیید آنچه گفتیم (عدم عدول شیخ از آرمان عدالت و شورا)، باید خاطر نشان سازیم: شاه در دستخطی که (پس از تظاهرات باغشاه بر ضد مشروطه) در اواسط دوران استبداد صغیر خطاب به شیخ و علما صادر کرد قول داد که «در نشر عدالت و بسط معدلت، دستورالعمل

لازم» را صادر کند و از آنان خواست مردم را از عزم ملوکانه به «نشر معدلت و رعایت حقوق رعیت و اصلاح مفاسد به قانون دین مبین اسلام حضرت خاتم‌النبین صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع» دهند.^{۱۷۰} در پی این امر نیز، «مجلس شورای کبرای مملکتی» در ذی‌قعدة ۱۳۲۶ ق گشایش یافت تا به صورت قائم‌مقام مجلس شورای مشروطه عمل کند. اعضای این مجلس، که حق نداشتند شغل دولتی داشته باشند و در صورت قبول سِمَتِ دولتی، باید استعفا می‌دادند، از حقوق مهم و قابل توجهی برخوردار بودند، چون: حق نظارت بر وزارتخانه‌ها و تحقیق و تفحص در امور آنها؛ احضار و استیضاح و در صورت لزوم، محاکمه و عزل وزرا؛ رسیدگی به شکایات عارضین و سؤال از وزیر مربوطه برای احقاق حق آنان؛ ارائه نظریات اصلاحی؛ ردّ لوائح دولتی؛ و لزوم کسب اجازه دولت از آنان برای واگذاری امتیازات خارجی.^{۱۷۱}

شیخ در نامه به علمای مازندران (۵ ذی‌قعدة ۱۳۲۶) ضمن مژده افتتاح مجلس مزبور (متشکل از جمعی از وزرا و رجال و تجار «محترم عاقل دانشمند خیر خواه دولت و ملت»)، اظهار امیدواری کرد که: «ان شاء الله من بعد آنچه راجع به قوانین عامه و معدلت تامه است در این دارالعدالة مبارکه مذاکره و اقدام خواهد گردید».^{۱۷۲} مسلماً اگر شورش تبریز و دست خارجی، می‌گذاشت اوضاع کشور به حال عادی باز گردد، شیخ با حمایت «مشروط» از این مجلس، می‌کوشید اهداف عدالتخواهانه‌اش را به دست اعضای آن تحقق بخشد... مع‌الاسف تلاش صادقانه و جدی شیخ در این مرحله به علل گوناگون، همچون: عملکرد بد و غارتگرانه بخشی از قشون اعزامی به تبریز، تعلل عمدی صاحب‌منصبان روسی قزاقخانه (که محرمانه از سوی روسیه به آنان «دستور ایست» داده شده بود) در دفع هجوم نیروهای مشروطه به پایتخت^{۱۷۳}، و ناستواری شاه در مقابل فشار شدید روس و انگلیس، و امیدواری او به کمک تزار، به نتیجه مطلوب نرسید و با فتح و اشغال نظامی تهران عناصر مرعوب یا مزدور روس و انگلیس نظیر سپهدار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری (که مع‌الأسف، حتی بی‌حضور مؤثر جناح مشروطه‌خواهان پاکدل و سلیم‌النفس نظیر شادروان ستارخان انجام گرفت) محمدعلیشاه از سلطنت خلع و میدان برای تاخت و تاز دیگران و شهادت فجیع شیخ بازگردید...

۶. آیا شیخ، در اقدامات اصلاحی خود، شکست خورد؟

شیخ، در پایان عمر، به نحوی فجیع به قتل رسیده و پس از مرگ نیز از سوی دشمنانش همواره آماج سخت‌ترین حملات قرار داشته است. با این سرنوشت غمبار، آیا می‌توان نتیجه کار و زحمات او را، مثبت و ثمربخش ارزیابی کرد؟
شک نیست که جناح تندرو و سکولار مشروطه، در کشمکش سیاسی با شیخ بر وی پیروز

شیخ فضل الله نوری؛ مصلح دین ورز و دادخواه

شد و حتی جسم او را به دار آویخته و در پای آن جشن گرفت و چند صباحی، با توسل به زور و خشونت، بر ایران اسلامی حکومت کرد. اما، داوری درباره پیروزی و شکست اشخاص و جریانها، تنها به ملاک رخدادهای موقت و زودگذر سنجیده نمی شود و معیار درست، بررسی نتیجه و پیامد جریانها و جنبشها در درازمدت است. قیام عاشورا، به لحاظ آنچه که در ماهها و حتی سالهای پس از آن قیام بر خاندان پیامبر علیهم السلام و یاران ایشان گذشت، ظاهراً به شکست انجامید و حکومت جور اموی به مقاصد خویش دست یافت. اما چندی پس از آن تاریخ، زمانی که توابین عراق، سپاهیان مختار، و سپاه جامگان خراسان، با شعار خونخواهی سالار شهیدان بپا خاسته و در فرجام، طومار حکومت اموی را درهم پیچیدند و سپس نیز شور و شعور حسینی (ع) موتور محرکه نهضت‌های گوناگون اسلامی در طول تاریخ شد و لعن بر امویان، تسبیح مجاهدان گردید و حتی شخصیتی چون گاندی، رهبر نهضت آزادی هند، در قرن ۲۰ اعلام کرد که در انتخاب نوع مبارزه با استعمار انگلیس، از رهبر قیام عاشورا الهام گرفته است معلوم گشت که در سرخ روز عاشورا، این فرزند فاطمه (ع) بود که به رغم جسم پاره پاره خویش، شاهد پیروزی را در آغوش کشید.

۴۹ پوشیده نیست که قتل مصلحان و یا شکست ظاهری و سیاسی آنان، لزوماً به معنای شکست و ناکامی ایشان در فرایند اصلاحات نیست. چه بسا مصلحانی که خود از پای درآمده‌اند، اما همچون امام حسین بن علی (ع) ققنوس وار از خاکستر خویش برخاسته و حیاتی جاوید یافته‌اند. در معنی، با راهی که گشوده‌اند، بذری که پاشیده‌اند، و درسی که داده‌اند، در آینده نزدیک یا دور، زمینه تحولات بزرگی را - در راستای پیشبرد آرمانهای خویش - رقم زده‌اند، و هر چند (در کوتاه مدت) توان تغییر وضع موجود یا حفظ دستاوردهای قیام را نیافته‌اند، ولی دست کم در مرحله فکر و نظر، ذهن مردم را نسبت به مصادیق حق و باطل روشن ساخته و از همین طریق (در آینده‌ای نه چندان دور) راه را بر تعمیق و گسترش نهضت و نهایتاً پیروزی آن گشوده‌اند. مبارزه اصلاحی شیخ نیز از این قاعده مستثنا نیست. او جسم خود را در آن مبارزه سهمگین از دست داد، اما مهر فکر و آرمان اسلامی خویش را بر پیشانی نهضت‌های دینی تاریخ ایران زد. پیش‌نویس متمم قانون اساسی مشروطه، متخذ از کشورهای غربی (نظیر بلژیک و فرانسه) بود و بویی از رسوم و سنن ملی و اسلامی در آن به مشام نمی خورد و اگر اصرار شیخ و همفکران او نبود همان قوانین بی‌کم و کاست به اسم مشروطه بر مردم ما تحمیل می‌گشت. پیشنهاد «نظارت فقها بر مصوبات مجلس» از سوی شیخ (که در اثر مبارزات خونبار او - با تغییراتی - در متمم قانون اساسی درج شد) و نقشی که این اصل در ۷۰ سال پس از شیخ، در تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران بازی کرد، بهترین شاهد بر توفیق و تأثیر عمیق او

در سرنوشت مردم این سرزمین است. جالب است که: با مرور بر تمامی نهضت‌های مرجعیت شیعه در ایران - در فاصله قتل شیخ تا پیروزی انقلاب اسلامی - می‌بینیم که «دستمایه قانونی» فقهای مبارز برای ورود «مقتدرانه» به عرصه مبارزات اجتماعی و مطالبه «قانونی» اصلاحات در نظام سیاسی کشور، همواره همین اصلی بوده است که شیخ در پگاه مشروطه پیشنهاد داده و با مبارزات خونبارش مایهٔ درج آن در قانون اساسی شده است. شهید سیدحسن مدرس، به استناد همین اصل از سوی مراجع نجف برگزیده شده و حضور مقتدرانه‌اش در مجلس شورا را آغاز کرد. حاج آقا نورالله اصفهانی و همفکرانش با تکیه بر همین اصل در زمان رضاخان درفش قیام بر ضد دیکتاتوری را برافراشتند و شاه را مجبور به پذیرش درخواستهای اصلاحی خویش کردند (که البته با مرگ مشکوک حاج آقا نورالله و نبودن بدیل مناسبی برای رهبری آن قیام پس از وی، چراغ نهضت فرومرد). همچنین، پس از خروج رضاخان از کشور، این اصل، دستاویز دو مرجع گرانقدر حاج آقا حسین قمی و حاج آقا حسین بروجردی قرار گرفت و با استناد به آن، لغو منع حجاب، و نظارت فقها بر مجلس را از دولت خواستار شدند. این ماجرا در اوایل دههٔ ۴۰ هم تکرار شد. مراجع بزرگ قم و مشهد به اعتبار اصل «نظارت فقها»، خود را محق دیدند به لایحهٔ دولت علم (انجمنهای ایالتی و ولایتی) اعتراض کنند و وقتی که شاه در خرداد ۴۲ امام خمینی را دستگیر کرده و به جرم اخلال در امنیت کشور! تصمیم به اعدام وی گرفت، آنها اجتهاد امام را اعلام کرده و دخالتش در امور کشور را به استناد اصل ۲ متمم قانوناً مجاز دانستند و جان امام را نجات دادند. اصل مزبور، حربهٔ قانونی موجهی بود که در طول نهضت اسلامی ایران، از سوی امام و دیگران برای نفی مشروعیت رژیم پهلوی به کار می‌رفت.^{۱۷۴} نهایتاً نیز این اصل، الهام‌بخش رهبران انقلاب اسلامی در تصویب اصل شورای نگهبان قانون اساسی گردید. این همه، بذری بود که شیخ پاشیده و نهالی بود که او غرس کرده بود...

آری، او به دست حریف بر دار رفت، اما با افشاگریها و هشدارهای به موقعش، و نیز با مرگ باشکوهی که برگزید، نقاب از چهره سکولاریسم منافق (که پیش از اسارت «تن»ها، به شکار «مغز»ها و «دل»ها برخاسته بود و خواب نابودی دین را در این سرزمین می‌دید) کنار زد و با این کار، هم غافلان و مشتبهان را بیدار ساخت و هم تقی‌زاده‌ها را به فاش ساختن منویات خویش (مبنی بر فرنگی‌مآب ساختن مطلق ایران) واداشت و هر چند حکومت در ایران روندی نامشروع طی کرد، اما متن جامعه از سقوط در گرداب غرب‌زدگی مصون ماند و در نتیجه پس از دهها سال کشمکش میان اسلام و غرب، ندای روحانیت را برای سرنگونی نظام ستمشاهی و تأسیس رژیم اسلامی پاسخ مثبت گفت.^{۱۷۵} هجمهٔ تند مخالفان شیخ (در قالب گزارش یا تحلیل تاریخ مشروطه) به وی، از عصر مشروطیت تاکنون به گونه‌ای بی‌امان ادامه دارد. آیا این امر، جز

شیخ فضل الله نوری؛ مصلح دین ورز و دادخواه



آیت الله شیخ فضل الله نوری

نشانگر حیات و تازگی جاوید اندیشه شیخ در بین مردم ایران است؟! بی جهت نیست که جلال آل احمد، در آن سخن زیبا و ژرف خویش، پیکر شیخ را بر فراز دار، به مثابه پرچمی می داند که «به علامت استیلای غربزدگی پس از دویست سال کشمکش بر بام سرای این مملکت افراشته شد. و اکنون در لوای این پرچم، ما شبیه به قومی از خودبیگانه ایم. در لباس و خانه و خوراک و ادب و مطبوعاتمان و خطرناک تر از همه در فرهنگمان، فرنگی مآب می پروریم و فرنگی مآب راه حل هر مشکل را می جویم.»^{۱۷۶}

وقوع انقلاب شکوهمند اسلامی در بهمن ۵۷ (یعنی حدود ۷۰ سال پس از شهادت شیخ فضل الله)، و ذکر مکرر داستان شیخ بر زبان رهبر انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، نشان داد که منش و روش شیخ، می تواند مهری بر پایان غربزدگی و مایه اهتزاز پرچم حاکمیت اسلام نیز، باشد.

پانوشتها

- * این مقاله پیش از این در شماره ۲۲ فصل نامه قیاسات چاپ شده بود و نویسنده محترم با برخی اضافات به مناسبت یکصدمین سال شهادت آیت الله شیخ فضل الله نوری پیشنهاد درج دوباره آن را به فصل نامه مطالعات تاریخی داد که از سوی هیأت تحریریه پذیرفته شد.
- ۱- جمعی از روشنفکران غیردینی و سکولار نیز نظیر پرنس میرزا ملکم خان و فتحعلی آخونداف - به هدف تضعیف و محو دین، و به عنوان مرحله گذار جامعه اسلامی به سکولاریسم - از دیدگاه فوق جانبداری کرده اند.
 - ۲- سیدجمال الدین اسدآبادی، در برزخ میان این دو گروه قرار دارد.
 - ۳- باید مؤکداً قانون اساسی اسلامی را طلب کنید، چرا که اصلاح کننده امر دین و دنیای شماست.
 - ۴- رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات... و روزنامه شیخ شهید فضل الله نوری، گردآوری محمد ترکمان، صص ۳۵۶ و ۳۵۸.
 - ۵- برای آشنایی با استادان شیخ ر.ک: اعیان الشیعه، ۲۹۴/۴۲؛ شهداء الفضیله، صص ۵۱۶-۵۱۵؛ ریحانه الادب، ۲۶۳/۶.
 - ۶- چهل سال تاریخ ایران... (المآثر و الآثار)، ۲۰۴/۱؛ نور علم، دوره چهارم، شم ۱۲، شماره مسلسل، ص ۱۰۰ (نامه محدث نوری به صاحب عقبات).
 - ۷- مورخ، رجال شناس و متخصص بزرگ کتابشناسی در دوران معاصر.
 - ۸- نهیب جنبش ادبی - شاهین، تندرکیا، ص ۲۲۱.
 - ۹- تاریخ مشروطیت، امین الشرع خوبی، مندرج در: میراث اسلامی ایران، ۱۳۵/۹.
 - ۱۰- نظیر رساله فی المشتق، تهران، ۱۳۰۵ق (ر.ک: رسائل، اعلامیه ها...، ترکمان، ص ۲۱)؛ رساله حاوی ۲۳۶ سؤال و جواب از میرزا، تهران، ۱۳۰۵ق (مؤلفین کتب چاپی، ۸۶۲/۴)؛ و...
- شیخ، همچنین، داماد محدث نوری بود و جناب محدث هم در دستگاه میرزا «بسیار موثق و معتمد و مؤتمن» بود. (چهل سال تاریخ ایران... (المآثر و الآثار) ۲۱۰/۱) و در پیشبرد امور مربوط به دستگاه وی (نظیر پاسخ به استفتائات و نامه ها، سرپرستی امور طلاب، بازدید از میهمانان میرزا و تودیع آنان هنگام خروج از سامرا، عیادت بیماران و تشییع و تجهیز اموات به نیابت میرزا) دخالت و مباشرت تام داشت (نقباء البیشر، شیخ آقا بزرگ، ۵۴۹/۲-۵۵۰).
- ارتباط مستحکم و کارساز بین «میرزا»، «شیخ» و «محدث»، تشکیل «مثلثی طیبه» را می داد که میرزا با مقام والا و ویژه اش در «راس» مخروط این مثلث جای داشت و آن دو بزرگوار دیگر، که مرید و دست پرورده وی بودند،

شیخ فضل‌الله نوری؛ مصلح دین‌ورز و دادخواه

در «قاعده» آن به یمن این ارتباط، شیخ فضل‌الله یکی از مجاری مهم و مطمئن اطلاعاتی میرزا در ایران محسوب می‌شد و اصولاً یکی از رموز عمده موفقیت چشمگیر میرزا در جنبش تنباکو را، بی‌هیچ شک، باید در ربط با همین «مثلث» بازجست.

۱۱- خاطرات سیاسی - تاریخ مستر همفر در کشورهای اسلامی، ترجمه علی کاظمی، صص ۱۸-۱۷.
۱۲- همچون: برخورداری از شخصیت جامع، مقام اعلای علمی و اخلاقی، لطافت و فصاحت بیان، سلاست قلم، حسن سلوک با مردم و خصال بارز دیگر.

۱۳- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملک‌زاده، ۲۴۶/۲.

۱۴- چهل سال تاریخ ایران... (المآثر و الآثار)، ۲۰۴/۱.

۱۵- در مآخذ زیر، به تألیفات شیخ و از آن جمله «الصحیفه القائمه» - اشاره شده است: شهیدان راه فضیلت، ص ۵۱۶؛ ریحانه‌الادب، ۲۶۴/۶؛ فرهنگ معین، بخش اعلام، غ - ی، ص ۱۳۷۰؛ الذریعه...، ۲۳/۱۵؛ آگهی شهان از کار جهان، ۱۳۰/۳؛ مکارم‌الآثار، ۱۶۰۷/۵.

۱۶- ر.ک: مقدمه سیدمحمد لوائسانی تهرانی، مصحح و ناشر کتب علمی فقهی، بر «تحفه‌الزائر» علامه مجلسی (تهران، ۱۳۲۰ق)؛ و نیز خاطرات و اسناد حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه مافی، باب دوم و سوم؛ اسناد، صص ۲۲۶ و ۲۳۸، نامه حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه مافی از تبریز به برادرزاده‌اش در تهران، مورخ ۷ ربیع‌الاول ۱۳۱۸ و ۹ ربیع‌الآخر ۱۳۱۸ق.

۱۷- محدث نوری در نامه به مرحوم میرحامدحسین مؤلف کتاب گزیننده عقبات الانوار، «جناب شریعتمدار شیخ‌فضل‌الله نوری» را یکی از عوامل و «اسباب ترویج و نشر» آثار آن مرحوم در تهران می‌شمارد (نور علم، دوره چهارم، شم ۱۲، ص ۱۰۰).

۱۸- نهیب، جنبش ادبی - شاهین، تندرکیا، ص ۲۸۱.

۱۹- به ترتیب ر.ک: خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، ص ۳۶۵؛ نهیب جنبش ادبی - شاهین، تندرکیا، صص ۲۳۳-۲۳۱ و ۲۸۲-۲۸۱؛ صافی‌نامه و فیض ایزدی، مقدمه آیت‌الله لطف‌الله صافی، صص ۹-۸؛ خاطرات من... اعظام‌الوزاره، ۲۵۴/۱؛ تاریخ اصفهان و ری، جابری اصفهانی، صص ۳۵۹-۳۵۸؛ تاریخ کرد و کردستان...، مردوخ، ۲۶۲/۲؛ تاریخ انقلاب طوس یا پیدایش مشروطیت ایران، ادیب هروی، صص ۱۴۲-۱۴۱؛ میراث اسلامی ایران، به کوشش رسول جعفریان، ۱۳۵/۹-۱۳۶؛ روزنامه اطلاعات، ۲۲-۲۰ دی ۱۳۲۷ شمسی، مقاله سیدمحمدعلی شوشتری؛ فاجعه قرن یا کشتن شیخ‌فضل‌الله نوری... در مآلعات، جواد بهمنی، صص ۱۴۲-۱۳۸؛ تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری، دانشور علوی، صص ۹۶-۶۶؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده، ۱۱۸-۱۱۷/۶؛ شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ۱۰۴/۳؛ سیدجمال واعظ اصفهانی، اقبال یغمایی، ص ۲۹۲؛ رهبران مشروطه، ابراهیم صفایی، دوره اول، صص ۲۷۳-۲۷۲؛ انقلاب مشروطیت ایران، محمداسماعیل رضوانی، ص ۱۹۹؛ حماسه کویر، باستانی پاریزی، ص ۵۴۳؛ و...

۲۰- همان، صص ۶۷-۶۶.

۲۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۱۱۸-۱۱۷/۶. و نیز ر.ک: گزارش تقی‌زاده (در: زندگی طوفانی، ص ۱۳۸)؛ اسماعیل امیرخیزی (قیام آذربایجان و ستارخان، ص ۴۶۰)؛ احمد پژوه (شرح حال رجال ایران...، بامداد، ۱۰۵/۳)؛ فرخ‌دین پارسای (چگونه حاج شیخ فضل‌الله نوری را در میدان سپه به دار کشیدند، خسرو معتضد، ص ۵۰)؛ عزیزالسلطان (روزنامه خاطرات غلامعلی‌خان عزیزالسلطان...، ۱۵۸۶/۲)؛ عین‌السلطنه (روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۲۵۶۲/۳)؛ ضیاء‌الدین درّی (تاریخ انقلاب طوس یا پیدایش مشروطیت ایران، همان، صص ۱۴۲-۱۴۱)؛ مدیر نظام نوایی (نهیب جنبش ادبی - شاهین، همان، صص ۲۳۲-۲۳۱ و ۲۳۸-۲۳۷ و ۲۴۶).

۲۲- انقلاب مشروطیت ایران، دکتر محمداسماعیل رضوانی، ص ۱۹۹.

۲۳- ر.ک: حیات یحیی، یحیی دولت‌آبادی، ۱۳۵/۱؛ منتخب‌التواریخ، حاج محمدهاشم خراسانی، صص ۳۲۲-۳۲۱؛ علماء معاصرین، حاج ملاعلی واعظ خیابانی، ص ۴۸؛ شرح حال رجال ایران...، مهدی بامداد، ۹۶/۳؛ مجله یغما، س ۵، شم ۸، آبان ۱۳۳۱، ص ۳۶۷؛ یادداشت‌های حاجی میرزاابوالحسن علوی، چهل سال تاریخ ایران... (المآثر و الآثار)، اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار، ۲۰۴/۱؛ تذکره مدینه‌الادب، عبرت نائینی، ۶۸۰/۲؛ خاطرات صدرالاشرف،

- ص ۶۴ و ص ۱۷۳؛ مکتوبات، اعلامیه‌ها...، محمد ترکمان، ص ۳۶۰.
- ۲۴- تاریخ مشروطیت، امین‌الشرع خویی، مندرج در: میراث اسلامی ایران، ۱۳۵/۹.
- ۲۵- چهل سال تاریخ ایران... (المآثر والآثار)، ۲۰۴/۱. «عامر» به معنی «آباد» است.
- ۲۶- در باب متن عربی و ترجمه فارسی تقریظ محقق رشتی، ر.ک: اندیشه سبز، زندگی سرخ، علی ابوالحسنی (منذر). ضمناً رساله «فی قاعده ضمان الید» شیخ شهید را، حضرت آیت‌الله حاج‌شیخ جعفر سبحانی مدظله همراه کتاب «اشاره‌السبق الی معرفه‌الحق» تألیف علامه بزرگوار ابوالحسن علی‌بن‌حسن حلبی (از اعلام شیعه در قرن ۶) به طبع رسانیده‌اند.
- ۲۷- در مقدمه «شاخه طوبی» از شیخ با عنوان عالم فاضل و مجمع‌المحاسن و الفواضل، مالک ازمه الفروع و الاصول، والأخذ بنواصل المنقول و المنقول، علم‌الاعلام و الجبر القمقام یاد می‌کند.
- ۲۸- دیوان حاج‌میرزا ابوالفضل طهرانی، تدوین و ترتیب محدث ارموی، ص ۱۹۶.
- ۲۹- معارف‌الرجال، شیخ‌محمدحزالدین، ۱۵۸/۲.
- ۳۰- علمای معاصرین، واعظ خیابانی، ص ۷۷.
- ۳۱- احسن‌الودیعه، سیدمحمد مهدی اصفهانی، ۹۱/۲.
- ۳۲- اعلم عصر را به دار زند/ در کجا؟ پایتخت شاهنشاه! (ریحانه‌الادب، مدرس تبریزی، ۲۶۳/۶؛ مکارم‌الآثار، معلم حبیب‌آبادی، ۱۶۰۸/۵؛ گنجینه دانشمندان، محمدشرف رازی، ۱۴۴/۱-۱۴۵).
- ۳۳- پراکنده‌نگاهی به کتاب زرد، علی مدرس، مندرج در: مجله یاد، س ۶، شم ۲۱، زمستان ۱۳۶۹، ص ۹۳.
- ۳۴- ر.ک: میراث اسلامی ایران، به کوشش رسول جعفریان، ۵۹۶/۹.
- ۳۵- اندیشه شهاب...، به کوشش و تنظیم دکتر شهابی، صص هفتادودو تا هفتادونه.
- ۳۶- منتخب‌التواریخ، حاج‌محمد هاشم خراسانی، ص ۳۲۱.
- ۳۷- تاریخ انقلاب طوس یا پیدایش مشروطیت ایران، ادیب هروی، ص ۴۱؛ مجله خاطرات وحید، شم ۱۹، ۱۵ اردیبهشت - ۱۵ خرداد ۱۳۵۲ ش، صص ۱۰-۹.
- ۳۸- ریحانه‌الادب، ۲۶۲/۶-۲۶۳.
- ۳۹- نقباء‌البشر، شیخ آقابزرگ تهرانی، نسخه خطی، ذیل «حاج‌شیخ فضل‌الله نوری».
- ۴۰- فوائده‌الرضویه، حاج‌شیخ عباس قمی، ۳۵۲/۱-۳۵۳.
- ۴۱- استاد حسن‌زاده نقل می‌کند که علامه شعرانی روزی بعد از جلسه درس مکاسب شیخ انصاری - قده - فرمود: «من حواشی مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری را بر مکاسب شیخ دیده‌ام، و حقاً با حواشی آفاسیدمحمدکاظم یزدی برابری می‌کرد و از آن کم نداشت.» در آسمان معرفت...، حسن حسن‌زاده آملی، ص ۱۹۷).
- ۴۲- مکارم‌الآثار، میرزامحمدعلی معلم حبیب‌آبادی، ۱۶۰/۷۵.
- ۴۳- بیست مقاله قزوینی، دوره کامل، تصحیح اقبال آشتیانی و پورداود، ص ۱۲.
- ۴۴- مجله یادگار، س ۵، شم ۸ و ۹، ص ۶ و نیز: تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه، ص ۸۵۳ که در آن شیخ را یکی از «علمای بسیار متنفذ تهران» شمرده است.
- ۴۵- شهداء الفضلیه، علامه امینی، ص ۳۵۶.
- ۴۶- کیهان، ۲۹ آبان ۱۳۵۹ ش. برای اظهارات متعدد امام درباره شیخ فضل‌الله و مشروطیت، ر.ک: تاریخ معاصر ایران از دیدگاه امام خمینی، فصل چهارم، ص ۵۱ به بعد.
- ۴۷- اسلام و مقتضیات زمان، مرتضی مطهری، ۱۵۹/۱.
- ۴۸- ر.ک: انقلاب مشروطیت ایران، دکتر رضوانی، ص ۷۲؛ مجله یادگار، س ۵، شم ۸ و ۹، ص ۶، مقاله عباس آشتیانی؛ نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت...، حامد الگار، ترجمه دکتر سبزی، ص ۳۳؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام کرمانی، بخش اول، ۵۰۴/۳؛ تاریخ انقلاب ایران، مستوفی تفرشی (ر.ک: مکتوبات، اعلامیه‌ها...، محمد ترکمان، ص ۲۰۵)؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده، ۱۲۵۷/۶ و ۳۶۶/۲؛ ۱۲۵۷/۶؛ روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۱۸۸۷/۳ و ۲۷۰۹/۴؛ انقلاب ایران، ادوارد براون، ترجمه و حواشی احمدپژوه، صص ۳۵۵ و ۲۶۰؛ سفرنامه از خراسان تا بختیاری، هانری رنه دالمانی، ترجمه مترجم همایون، ص ۱۱۷؛ تاریخ معاصر ایران از

شیخ فضل الله نوری؛ مصلح دین ورز و دادخواه

تأسیس تا انقراض سلسله قاجار، پیر آور، ترجمه رفیعی مهرآبادی، ص ۲۴۹؛ *خاطرات و خطرات*، مخبرالسلطنه هدایت، ۱۵۵؛ *واقعات اتفاقیه در روزگار*، محمدهمدی شریف کاشانی، ۴۷۲/۲؛ *حیات یحیی*، دولت آبادی، ۱۱۱/۳؛ *زمینه انقلاب مشروطیت ایران* (سه خطابه)، سیدحسین تقی زاده، ص ۶۶؛ *مجله یغما*، س ۵، شم ۸، آبان ۱۳۳۱، ص ۳۶۷، مقاله میرزا ابوالحسن علوی، دیوان فرصت، به کوشش علی زرین قلم، شرح حال فرصت به قلم خودش، ص ۱۰۹؛ *تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری*، دانشور علوی (مجاهد السلطان)، ص ۶۸؛ *خاطرات من...*، اعظام الوزاره، ۱۲/۸؛ *رجال عصر ناصری*، دوستعلی معیر الممالک، ص ۱۰۲؛ *قیام آذربایجان و ستارخان*، اسماعیل امیرخیزی، ص ۴۵۷؛ *تاریخ مشروطه ایران*، احمد کسروی، ص ۳۱ و ۵۸؛ *شرح حال رجال ایران...*، مهدی بامداد، ۹۶۳-۹۷ و ۲۸۷؛ *مجموعه آثار قلمی شادروان شه اسلام...*، به کوشش نصرت الله فتحی، ص ۴۷۲؛ *سیدجمال واعظ اصفهانی*، اقبال یغمایی، ص ۲۹۲؛ *تلاش آزادی*، ص ۱۶۸؛ *عقاید و آرای شیخ فضل الله نوری*، فریدون آدمیت، مندرج در: *کتاب جمعه*، س ۱، ۲۸ فروردین ۱۳۵۹ و ص ۵۳. و نیز ر.ک: به کتابهای دیگر او: *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، ۴۲۹/۱؛ *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت*، ص ۲۴۶؛ *خاطرات صدرالاشراف*، ص ۶۴ و ص ۱۷۳؛ *خاطرات سیاسی و تاریخی*، مجموعه مقالات، مقاله صدرالاشراف، ص ۹۱؛ چگونه حاج شیخ فضل الله... را در میدان توپخانه به دار کشیدند، خسرو معتضد، *اظهارات فرخ دین پارسا*، ص ۵۰؛ *گیلان در جنبش مشروطیت*، ابراهیم فخرایی، ص ۶۸؛ *رهبران مشروطه*، ابراهیم صفایی، ۱۷۶/۱ و ۲۷۲؛ *فرهنگ فارسی*، دکتر محمد معین، بخش اعلام، غ - ی، ص ۱۳۷۰؛ *تفکر نوین سیاسی اسلام*، دکتر حمید عنایت، ترجمه صارمی، ص ۲۲۹.

۴۹- *انقلاب مشروطیت ایران*، دکتر رضوانی، ص ۷۲.

۵۰- ر.ک: *مکتوبات*، اعلامیه‌ها...، ترکمان، صص ۳۶۱-۳۶۰.

۵۱- *تاریخ انقلاب طوس یا پیدایش مشروطیت ایران*، ادیب هروی، ص ۱۴۱؛ *مجله خاطرات وحید*، شم ۱۹، ۱۵ اردیبهشت - ۱۵ خرداد ۱۳۵۲ ش، صص ۱۰-۹.

۵۲- *شیخ شهید*؛ گفته‌ها و ناگفته‌ها، گفتگو با آیت الله علامه نوری، مندرج در: *تندیس پایاداری*، یادمان سالروز شهادت آیت الله شیخ فضل الله نوری «ره»، ضمیمه روزنامه رسالت، مردادماه ۱۳۸۰، صص ۸-۷.

۵۳- *تاریخ بیداری ایرانیان*، بخش اول، ۳۲۱/۱.

۵۴- برای نامه مذکور، ر.ک: «*دیده‌بان*؛ بیدار!» از همین قلم.

۵۵- *دمکراسی و مردم*، احمد بنی احمد، ص ۹۰.

۵۶- یعنی، دیده عقل و چشم بینش‌شان را، پرده‌های تیره‌ای [از مادیت و نفسانیت] پوشانده است (ر.ک: *رسائل*، اعلامیه‌ها...، ترکمان، ص ۷۴).

۵۷- همان، صص ۲۶۶-۲۶۵.

۵۸- *رسائل*، اعلامیه‌ها...، ترکمان، ص ۶۴.

۵۹- *روزنامه خاطرات عین السلطنه*، ۲۲۹۱/۳.

۶۰- تا روز دمیده شدن صوراسرافیل یعنی تا روز بازپسین.

۶۱- *رسائل*، اعلامیه‌ها...، ترکمان، ص ۵۷، نقل از *تذکره الغافل*.

۶۲- *مجله کاوه*، دوره جدید، غره جمادی الآخر ۱۳۳۸/ق ۲۲ ژانویه ۱۹۲۰م، ص ۲. و نیز این سخن او در همان *مجله* (ش ۴۱، ۱۹۲۰م) است که می‌نویسد: ما ایرانیها... مادتا و معنا، در علم و ادب، در صنعت و ذوق، در موسیقی و شعر، در عادات و آداب، در زندگی و مردگی، در جسم و روح، در اداره و سیاست... از ملل متمدن فرنگ صد هزار فرسنگ عقب افتاده‌ایم و باید... پشت سر فرنگیها بدویم و اجتهادات بی‌معنی اخذ نکنیم و بلاشرط تسلیم تمدن مغرب بشویم... [!].

۶۳- امجدالواعظین تهرانی، که ایام تحصن شهیدنوری در حضرت عبدالعظیم علیه السلام باوری دیدار و گفتگو داشته می‌نویسد: «از شیخ پرسیدم: «آیا علمای اعلامی مانند آخوند ملاکاظم خراسانی و آقای حاجی میرزا حسین... تهرانی و آخوند ملاعبده الله مازندرانی که فتوای مشروطه را داده‌اند، مشروعیت مشروطه را در نظر داشته‌اند یا خیر؟». شیخ پاسخ داد: «این آقایان، از ایران دورند و حقیقت اوضاع را از نزدیک نمی‌بینند و نامه‌ها و تلگرافهایی که به ایشان

- می‌رسد از طرف مشروطه‌خواهان است و دیگر مکاتیب را به نظر آقایان نمی‌رسانند.» (گوشه‌ای از رویدادهای انقلاب مشروطیت ایران، صص ۴۱ و ۴۲).
- ۶۴- تاریخ بیداری...، بخش دوم، ۲۳۸/۴. برای بی‌اطلاعی مرحوم تهرانی از بعض اطلاعاتی‌هایی که به نامش صادر می‌شد ر.ک: روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۲۲۰۸/۳.
- ۶۵- تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۹۱. نیز: «اگر راستی را خواهیم این علمای نجف و کسان دیگری از علما که پافشاری در مشروطه‌خواهی می‌نمودند، معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونهای اروپایی را نمی‌دانستند، و از ناسازگاری بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمی‌داشتند.» (همان، ص ۲۸۷ و نیز صص ۳۰۹ و ۲۵۹).
- ۶۶- تشیع و مشروطیت...، صص ۲۸۱ و ۲۹۹-۲۹۸.
- ۶۷- همان، صص ۵ و ۵۳-۵۴ و ۲۲۶ و ۳۰۳-۳۰۲.
- ۶۸- در این باره ر.ک: حکم اخراج تقی‌زاده از مجلس توسط آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی، و نیز نامه‌های سوزناک و تکان‌دهنده مازندرانی به رجال مشروطه در افشای ماهیت باند تقی‌زاده (اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، صص ۲۱۲-۲۰۷؛ اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران، گردآوری ترکمان، صص ۱۲۷-۱۲۵؛ واقعات اتفاقیه در روزگار، ۵۳۸/۲ به بعد).
- ۶۹- آخوند و مازندرانی، در نامه‌ای که ۹ ماه پس از قتل شیخ به عضدالملک نوشتند گفتند که تقی‌زاده «به عکس آنچه امیدوار بودیم» درآمد، فکانت رجاء ثم صارت رزیه (ر.ک: تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، زمستان ۷۰، صص ۱۷۳-۱۷۲). زمانی هم که بهبهانی، سر سال شیخ فضل‌الله، به دست همان شبکه ترورکننده شیخ (حسین لله و...) به قتل رسید، آخوند و مازندرانی در تلگراف به دولت و امرا و سرداران مشروطه خاطر نشان کردند که: «... این حادثه شنیع... خوب پرده از مکنونات مواد فساد برداشت» و افزودند که، منتظرند اقدام جدی دولت به دستگیری و مجازات عاملین این جنایت «حالت یأس حلیه را به امیدواریهای سابقه مبدل سازد...» (تاریخ و فرهنگ معاصر، س ۶، ش ۲-۱، بهار و تابستان ۱۳۷۶، ص ۳۵۶).
- ۷۰- روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۳۸۳۰/۵.
- ۷۱- ر.ک: خاطرات سیدعلی محمد دولت‌آبادی، بخش مربوط به شوستر و نیز صص ۱۱۸-۱۱۴.
- ۷۲- آیت‌الله حاج شیخ محمدباقر محسنی ملاپری، از علمای پارسا و معمر قم، می‌گفت: آخوند خراسانی می‌فرمود «ما کشمش ریختیم سرکه بشود، چرا شراب شد!» (سیره صالحان، ابوالفضل شکوری، ص ۱۳۸). در مورد مخالفت شدید آخوند (پس از قتل شیخ) با مشروطه‌چیان منحرف و تصمیم او برای آمدن به ایران جهت اصلاح مشروطه و شهرت «مسمومیت» وی (که عناصر نفوذی مشروطه‌خواه در آن متهم‌اند) ر.ک: مجله حوزه، ش ۴۱، آذر و دی ۶۹، صص ۲۸-۲۷ (گزارش جالب آقای واعظ‌زاده خراسانی)؛ سیره صالحان، صص ۱۳۷-۱۳۶ (اظهارات آیت‌الله سیدجمال‌الدین گلپایگانی)؛ خاطرات نواب وکیل، ص ۴۹۵؛ برگگی از تاریخ معاصر...، صص ۷۸-۷۵ و ۱۳۰؛ خاطرات سیدمحمدعلی دولت‌آبادی، صص ۳۶-۳۵ (متهم بودن دموکراتها به قتل آخوند).
- ۷۳- ر.ک: رنجنامه پرسوز و گداز مرحوم مازندرانی که ۱۴ ماه پس از شهادت شیخ نوری به محمدعلی بادامچی (یار و هم‌رزم شیخ محمد خیابانی در تبریز) نوشته و در آن، با لحنی تند، به دسایس ضداسلامی و ضدملی جناح تقی‌زاده اعتراض کرده و حتی خطر آنان را در کشور، با خطر قشون روس (که آن روزها تبریز و قزوین را اشغال کرده بود) برابر شمرده است (روزنامه حیل‌المتین، ش ۱۵، ۲۸ رمضان ۱۳۲۸ق؛ اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، صص ۲۱۲-۲۰۸. برای نامه‌های دیگر شیخ عبدالله مازندرانی ر.ک: اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران، گردآوری محمد ترکمان، صص ۱۲۷-۱۲۵؛ مجله راهنمای کتاب، س ۱۲، ش ۵ و ۶، مرداد- شهریور ۱۳۴۸ش، ص ۳۱۳).
- ۷۴- نائینی نسخه‌های «تنبيه‌الامه» را که در اثبات مشروطیت نوشته بود، در اواخر عمر در عراق و ایران با بهای گزاف، از این و آن می‌خرید و نابود می‌کرد. دکتر عبدالهادی حائری، وی را «یکی از قربانیان» سرخوردگی علما و متدینین از مشروطه می‌داند که «نه تنها از فعالیتهای مشروطه‌خواهی کناره جست، بلکه دیگر حتی نام مشروطه را به زبان نیاورد و به هیچ گفتگویی که مربوط به مشروطه بود نیز گوش نداد» (تشیع و مشروطیت...، ص ۱۶۷).

شیخ فضل‌الله نوری؛ مصلح دین‌ورز و دادخواه

- درباره دل‌سردی میرزا از مشروطه و گردآوری نسخه‌های تنبیه‌الامه همچنین ر.ک: بخوانند و داوری کنند، کسروی، ص ۱۰۶؛ معارف‌الرجال، ۲۸۶/۱-۲۸۷؛ مقدمه آیت‌الله طالقانی بر تنبیه‌الامه؛ راهنمای کتاب، س ۴، شم ۱۲-۱۱، ص ۱۰۱۷، مقاله سیداحمد روضاتی؛ مجله حوزه، شم ۳۲، خرداد - تیر ۶۸، ص ۷۷ (مصاحبه با آیت‌الله زنجانی)؛ نهضت روحانیون ایران، دوانی، ۱۸۲/۱؛ تاریخ اصفهان، جابری اصفهانی، تصحیح جمشید مظاهری، ص ۳۳۴.
- ۷۵- درباره انزوای جبری مرحوم طباطبایی و افسردگی و ندامت شدید وی ر.ک: دستخط آن مرحوم، مورخ ۱۳۲۹ق، که می‌نویسد: پس از خلع محمدعلیشاه «من به تهران آمدم. آقاسیدعبدالله نیز با تشریفات زیاد وارد شد. او را کشتند و من ناخوش شدم که تاکنون ناخوشم. مجدداً مشروطه و مجلس درست شد ولی نه همان طوری که من می‌خواستم... اکنون که ۲۰ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۹ است، در ونک هستم به حالتی زیاد بد. خداوند رحم فرماید...» (بنیاد، نشریه بنیاد جانان‌ازان و مستضعفان، شم ۲۵، نیمه اول شهریور ۱۳۷۲ش، ویژه‌نامه فرهنگی - شم ۶، ص ۸). سخشن درباره انحراف مشروطه از اهداف اصیل خویش: «ما سرکه ریختیم، شراب شد!» نیز مشهور است (نهیب جنبش ادبی...، اظهارات مدیرنظام، ص ۲۵۰؛ فاجعه قرن...، بهمنی، ص ۱۷۰). یوسف صدیق، از مأمورین قدیمی و متدین وزارت خارجه، این جمله را از خود آن مرحوم شنیده و برای دیگران بازگو کرده است. (رهبران مشروطه، ابراهیم صفایی، ۲۱۹-۲۱۸/۱ و نیز ص ۲۱۶).
- ۷۶- ر.ک: دیوان طرب، مقدمه جلال‌الدین همایی، ص ۱۳۶.
- ۷۷- دوحة احمدیه فی احوال الذریه الذکیه (شرح حال آیت‌الله سیدعبدالحسین لاری)، سیدعلی‌اکبر آیت‌اللهی و...، مندرج در: میراث اسلامی ایران، ۶۵۸-۶۵۷/۱.
- ۷۸- آگاهی‌نامه از جمع‌آوری اشعار... ادیب‌الممالک، خان ملک ساسانی، ص ۱۳ و صص ۵۵۴-۵۴۸. نیز ر.ک: صص ۹۴-۸۹ و ۱۴۵-۱۴۳ و ۶۹۸-۶۹۷.
- ۷۹- تاریخ بیداری ایرانیان، بخش ۱، ۴۷۳/۲. مقاله شیخ یحیی با عنوان «دمکراسی یا دماگوژی» در انتقاد از عملکرد مزورانه دمکراتها، خواندنی است (روزنامه مجلس، س ۴، شم ۶۷ و ۶۸، ۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۹ق؛ روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۳۳۵۱/۵-۳۳۵۲).
- ۸۰- واقعات اتفاقیه در روزگار، شریف کاشانی، ج ۱، مقدمه منصوره اتحادیه، صص هفده و نوزده.
- ۸۱- تاریخ بیداری ایرانیان، بخش ۱، ۴۷۸/۲.
- ۸۲- به گواه نامه‌هایی که از دهخدا در اواخر استبداد صغیر در دست است، هنوز تهران به دست مشروطه‌چیان فتح نشده و مشروطه دوم آغاز نشده بود، که مشاهده وضع سرداراسعد (و به قول دهخدا: «علیقلی شاه!») بختیاری و زد و بندهای آشکار او و بارانش در اروپا با قدرتهای خارجی، دهخدا را از خواب نوشین صبح مشروطه بیدار ساخت و نسبت به آینده میهن از دست این افراد، سخت نگران. تا آنجا که در نامه به یکی از علمای تهران صریحاً اعتراف کرد که رویه او پیش از این تاریخ، خالی از تندروییهای بیجا و مضر نبوده و راه اصلاح، از آشوب و غوغاگری، جداست: «به شهادت عقلای مقتصد از ۲ سال پیش و تصدیق تجارب تندروان... علاج واحد امروز، اصلاح ذات‌البین [میان مشروطه‌خواهان و شاه] و گرفتن همان طریقه حقه است که شخص مقدس عالی مدتها پیش فریاد می‌زدید و من بنده با سایر همقدمان سریع‌السییر، هر دو پس از ورود قشون روس [به تبریز] به صحت آن معتقد شده‌ایم. گمان نمی‌کنم که امروز دیگر نه در ایران، نه از مهاجرین، نه از خودخواهان دربار و نه از عشاق وطن کسی باشد که منکر لزوم عاجل پیروی این نقشه مقدس باشد و دیر یا زود به حسن مساعدت اعلی‌حضرت همایونی و وطن‌پرستان بی‌غرض، این نقشه به معرض اجرا گذاشته می‌شود.» (ر.ک: نامه‌های سیاسی دهخدا، به کوشش ایرج افشار، ص ۶۶). بی‌شک نیز عمدتاً به همین دلیل بود که دهخدا در بدو مشروطه دوم، از جرگه اصطلاح «انقلابیون» دوری جست به «اعتدالیون» پیوست و سپس به تدریج از صحنه سیاست فاصله گرفته و (جز حمایتی که در برهه‌ای حساس، از پیشوای جبهه ملی و نیز هواداران صلح از خود نشان داد) زندگی‌اش را یک سره وقف تأسیس بنای عظیم «لغتنامه» کرد.
- ۸۳- ر.ک: دیوان نسیم شمال، ۲۸۱/۱.
- ۸۴- ر.ک: به انتقادات شفق از تندروییهای مشروطه‌خواهان در صدر مشروطه در مشاهیر رجال، به کوشش باقر عاقلی، صص ۱۳۳-۱۳۲؛ مردان خودساخته، صص ۷۳-۷۲. نیز ر.ک: اظهارات وی در تقبذ از آشوبگران عصر مشروطه،

- و سوءاستفاده‌شان از لفظ «آزادی»، در «خطرات مجلس و دمکراسی چیست»، صص ۴۳ و ۱۰۸ و ۱۴۲؛ مجله خواندنیها، س ۱۶، ش ۱۶، ص ۱۰؛ نشریه کتابخانه ملی تبریز، ش ۱۵، آبان ۵۵، ص ۱۲۴.
- ۸۵- حیات یحیی، ۲۵۱-۲۵۰: «در این تغییر اساس، با فدا شدن جمعی از حساس‌ترین افراد ملت، یک قدم هم به جانب ترقی حقیقی برنداشتیم. یک ریشه از ریشه‌های استبداد کنده نشد، بلکه زقوم استبداد که از یکی از دو سرچشمه سیاه تاریک جریان داشت در آنجا فرو رفت و از هزار سرچشمه، با فشار سختی به نام قانون سردرآورد...».
- ۸۶- تاریخ مشروطه کسروی، ص ۴۸۲.
- ۸۷- رجال عصر مشروطیت، علوی، صص ۶۵ و ۹۵؛ مبارزه با محمدعلیشاه، صص ۳۱ و ۳۷.
- ۸۸- این سخن او (در توجیه دیکتاتوری رضاخان) که: «بیست و دو سال است داخل مرحله مشروطیت شدیم، غیر از بدبختی و هرج و مرج نتیجه‌ای ندیده‌ایم» (خطرات سرداراسعد...، ص ۲۲۳) به وضوح حاکی از نارضایی وی از عملکرد رژیم مشروطه در کشورمان و ترجیح استبداد بر آن است.
- ۸۹- درباره وی که از یاران تقی‌زاده بود نوشته‌اند: «در اواخر زندگانی... روزگار را به مسخره گرفته و در همه قضایای سیاسی از جهت تمسخر و ریشخند می‌نگریست» (فتح تهران، دکتر عبدالحسین نوایی، ص ۱۷۳).
- ۹۰- وی تنها ۲ سال و اندی پس از شهادت شیخ یعنی در ذی‌حجه ۱۳۲۹ نوشت: «هر ساعت این اوضاع را مشاهده، و آرزوی مرگ می‌کنم. و افسوس نه می‌میرم و نه می‌کشند مرا... و اگر هم خودم را تلف کنم خلاف شرع است و حَسْبُ الدنیا و الآخره می‌شوم!» (سپهسالار تنکابنی، امیرعبدالصمد خلعتبری، صص ۱۹۲-۱۹۱. و نیز ر.ک: صص ۲۹۴-۲۹۲ و ۳۱۴ و ۳۶۰ از همان کتاب، که همه تنقید از سوء اعمال مشروطه‌چیان حاکم است.) حتی نوشته‌اند: «در آن هنگام که به مرض روحی دچار و از زندگی رنج می‌برد، تنها جمله بامفهومی که همیشه تکرار می‌کرد این بود: افسوس! شیخ فضل‌الله راست می‌گفت، نباید کشته می‌شد!» (فاجعه قرن...، جواد بهمنی، صص ۱۷۱-۱۷۰).
- ۹۱- تقی‌زاده خود در خاطراتش اعتراف می‌کند که: در زمان نخست‌وزیری امین‌السلطان در صدر مشروطه «من خیلی تند بودم به حد افراط به او مخالف می‌کردم... چون که مخالف بودم هر وقت در مجلس مذاکره می‌کرد بر ضدش نطق می‌کردم!» (زندگی طوفانی، ص ۳۴۰). درباره ندامت تقی‌زاده مفصلاً در کتاب آخرین آواز قو توضیح داده‌ایم.
- ۹۲- برای اظهارات آن دو نارضایی شدید از روند مشروطیت ر.ک: روزنامه خطرات عین‌السلطنه، ۳۴۶۹/۵ و ۳۴۷۲.
- ۹۳- در خدمت و خیانت روشنفکران، جلال آل‌احمد، قسمت ضمائم، صص ۲۷۱-۲۷۰.
- ۹۴- در رساله «تذکره الغافل»، استقرار پارلمانتاریسم به شیوه غربی را در کشورمان (صرفنظر از مغایرت آن با موازین اسلامی)، به دلیل وجود سه خصوصیت در ایران آن روزگار، حتی از حیث سیاسی و مادی نیز مضر تشخیص داده و «منشأ هرج و مرج فوق‌الطافه» می‌شمارد: وجود مذاهب مختلف، کمی نیروی ارتش، و کثرت ایلات و عشایر؛ و معتقد است که تا این سه خصوصیت باقی است، در همواره بر همین پاشنه چرخیده و جز با کشتارهای وسیع و طولانی نمی‌توان بر اغتشاش و آشوب ناشی از آن فائق آمد. مگر آنکه ابتدا سلطنت مرکزی «تقویت» شده و به همت آن، یک کرور ارتش مسلح حاضر براق «تهیه» شود و در هر بلدی و طریقی و ایلی به قدر لزوم متفرق شوند و عده‌ای معتدبه در رکاب «شاه» حاضر باشند تا آنکه به «سبب ایجاد مشروطه اروپایی «هرج و مرج، ایران را فرانگیرد» (رسائل، اعلامیه‌ها...، ترکمان، ۷۳-۷۲).
- ۹۵- نامه‌های لندن از دوران سفارت تقی‌زاده در انگلستان، به کوشش ایرج افشار، صص ۳۴-۳۲ و ۷۴-۷۳ و....
- ۹۶- همان: ص ۷۶. به گفته او: استبداد مطلقه، کشور را به ورطه گمراهی افکنده، ملت را در چنگ ظلم و تعدی خویش خواری می‌سازد و کار اصلاحات را صدها سال به عقب می‌اندازد. اما از خطر آن سوی قضیه نیز نباید غافل شد. چه «اگر عنان آزادی و ایرادگیری مفرط به اسم حکومت ملی و انتقاد سر داده شود و مثل بعضی از ادوار [مشروطه] هر کسی به هر چیزی، اعتراض داشته و مخالف باشد و کارگزاران... دولت بیچاره... مانند گربه‌ای که در معرض حملات دائمی هزار سگ یا شیر از یمین و یسار و پس واقع شده باشد، هر ساعتی آشفته و مشغول دفاع و رد ایرادات و تکذیب مغتریات... باشند که ابداً سنگی روی سنگ نایستاده و بنای حکومت پاشیده می‌شود و نه تنها طرح‌ریزی نقشه اصلاحات آینده میسر نمی‌شود، بلکه حفظ نظم و امنیت هم از دست دولت خارج می‌شود هر یاغی در ولایتی چند نفر خطیب و محرر در مرکز پشتیبان پیدا می‌کند و عرصه بر مدیران... قوه اجرائیه تنگ می‌شود

شیخ فضل الله نوری؛ مصلح دین ورز و دادخواه

و قطعاً مملکت رو به فنا می‌رود. و شاید بتوان گفت که «الملک یقی مع الاستبداد و لا یبقی مع الفوضى» یعنی شیرازه مملکت شاید به وجود ظالم قهاری، با همه فساد آن، پایدار بماند ولی قطعاً با هرج و مرج و لجام گسیختگی یا افراط آزادی گسیخته و پاشیده می‌شود! (همان: صص ۷۸-۷۷. نیز ر.ک، صص ۷۴-۷۳: اظهارات تقی‌زاده راجع به لزوم قانون نویسی و برنامه‌ریزی در کشور از سوی هیأتی آشنا با وضعیت و شرایط خاص کشور و ملت ایران، و تنقید از تحلیلهای و نظریه‌پردازیهای روشنفکران فرنگی‌مآب بریده از متن مردم).

۹۷- ضمناً مجلس شورای صدر مشروطه، نه یک مجلس شورای معمولی، بلکه عدل و همتای مجلس خیرگان تدوین قانون اساسی بود که در اوایل دوران جمهوری اسلامی تشکیل یافت، آن هم با این تفاوت «اصولی» که چتر ولایت و نظارت فقیه بر سر مجلس شورای مشروطه وجود نداشت، و مع‌الاسف، جناح مؤثر و خط‌دهنده آن نیز، پذیرای اصلاح و تقیید مصوبات مجلس به موازین اسلامی نبود.

۹۸- بخش مهمی از این اوضاع و احوال، البته در جریان تغییر و تحولات هشتاد سال اخیر کشورمان، نسبتاً تغییرات بعضاً عمده یافته است. هر چند پاره‌ای از مسائل اساسی، نظیر نهادینه شدن فرهنگ «آزادی معقول» و... هنوز به گذشت زمان احتیاج دارد.

۹۹- لذا حتی فاتحین تهران در آغاز مشروطه دوم، با وجود اقدام به عزل محمدعلیشاه، بر پادشاهی فرزند وی احمدشاه ابقا کردند، و استعمار نیز ۱۳ سال بعد از آن تاریخ، «سناریو»ی انقراض و سرنگونی حکومت قاجار را نه به صورت «دفعی» بلکه به شکل «گام به گام و خزنده» پیش برد.

۱۰۰- نهیب جنبش ادبی - شاهین، صص ۲۷۴-۲۷۳.

۱۰۱- بیرم خان از انزلی تا تهران...، صص ۶۲-۶۱.

۱۰۲- خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۱۰۵.

۱۰۳- تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ترجمه حسن معاصر، صص ۱۰۵۷-۱۰۵۶. نیز در همین مأخذ، به نقل از سر جرج بارکلی (سفیر وقت انگلیس در ایران) در تلگراف به سرادوار گری (مورخ ۱۰ فوریه ۱۹۰۹م) می‌خوانیم که می‌نویسد: «باید توصیه کنیم شیخ فضل‌الله را از تهران خارج نمایند، زیرا اگر چه او مقام رسمی ندارد ولی نفوذ بسیار زهراگینی دارد...!» (همان، ص ۱۰۴۶)

۱۰۴- تاریخ کرد و کردستان (و توابع)، محمد مردوخ، ۲۴/۲.

۱۰۵- همان، ۲۵۱/۲.

۱۰۶- مجله وحید، شم ۱۴، دوره ۱۴، اسفند ۱۳۵۵ش.

۱۰۷- برای نامه مزبور ر.ک: افسانه فروش مدرسه و قبرستان چال، محمد ترکمان، مندرج در: نشریه نگاه نو، شم ۳۸، ص ۱۸.

۱۰۸- زندگی طوفانی، تقی‌زاده، صص ۱۳۹-۱۳۸؛ «بیست و یک سال با تقی‌زاده»، مهدی مجتهدی، مندرج در: یادنامه تقی‌زاده، ص ۸۰؛ رهبران مشروطه، ابراهیم صفایی، ۴۸۶/۲؛ نهیب جنبش ادبی - شاهین، ص ۲۵۷.

۱۰۹- ذکاءالملک فروغی و شهریور ۲۰، دکتر باقر عاقلی، ص ۲۴۱.

۱۱۰- تبشیر اندر تبشیر، میرزا عبدالرحیم الهی، سواد مرقومه شریفه جناب آقای آقاشیخ فضل‌الله نوری: اینک که «مشرکان قصد دین کرده و دشمنان دین سر به کمین آورده، موج فتن اوج گرفته، شاخ بلا بالا کشیده، کفار رخنه در ارکان دین نموده، کاخ اسلام در شرف ویرانی، و کار مسلمانی در عقده پریشانی - بر عموم مسلمین لازم است که... در راه اعلائی کلمه مقدسه اسلام خودداری ننموده جان و مال صرف کنند تا به مصداق آیه شریفه (یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجاره تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کتمت تعلمون) در این تجارت، ریح دنیا و آخرت دریابند...».

گفتنی است که، جمالت فوق را شیخ، از دیباچه مرحوم قائم‌مقام فراهانی بر رساله «جهادیه کبیر» گرفته که حاوی «حکم جهاد» علما در جنگ ایران و روس، و دستورالعمل سیاسی - دینی آنان به ملت ایران برای پاکسازی کشور از قشون مهاجم بیگانه است. این امر، حاکی از توجه خاصش به سابقه تجاوز استعمار به این سرزمین، و لزوم بسیج ملی جهت دفع هجمه آنان است.

۱۱۱- فرهنگ رجال قاجار، جرج پ. چرچیل، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، ص ۱۳۹.

- ۱۱۲- کلام شیخ در این باره، در فصل بعد: «عدالت و حاکمیت قانون»، خواهد آمد.
- ۱۱۳- رسائل و اعلامیه‌ها...، ترکمان، صص ۶۴-۶۳. این سخن تکان‌دهنده و عبرت‌انگیز نیز از شیخ معروف است که می‌گفت: مشروطه‌ای که از دیگ پلو سفارت انگلیس بیرون بیاید، و امثال پیرم برای آن سینه بزنده، به درد ما نمی‌خورد! (تهیب جنبش ادبی - شاهین، تندرکیا، ص ۲۲۴).
- ۱۱۴- ر.ک: تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، صص ۸۶۲ و ۸۶۶ و ۹۱۶ و ۹۲۶-۹۲۰ و ۹۳۱-۹۳۰ و ۹۳۵ و ۹۳۸ و ۹۴۲-۹۴۱ و ۱۰۰۹-۱۰۰۸؛ کتاب نارنجی، ۱۸۷/۲ و ۵۸.
- ۱۱۵- ر.ک: «نامه شیخ به مشیرالسلطنه»، مندرج در: رسائل، اعلامیه‌ها...، ترکمان، ۲۲۳-۲۲۰؛ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ترجمه حسن معاصر، صص ۹۳۶-۹۳۵.
- ۱۱۶- تاریخ مشروطه ایران، ص ۸۲۹.
- ۱۱۷- ر.ک: مکتوبات، اعلامیه‌ها...، ترکمان، صص ۱۹-۱۸ و ۳۸۵-۳۸۲؛ روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۲۲۹۱/۳.
- سخنان شیخ راجع به حمایت سفارت انگلیس از ضاربین.
- ۱۱۸- درباره وابستگی‌های ماسونی و استعماری کسانی که پس از فتح تهران روی کار آمده و دست به خون شیخ آلودند، ر.ک: دولتهای ایران در عصر مشروطیت، ح. م. زاوش، صص ۴۰-۳۸ و نیز نامه بسیار تکان‌دهنده عضدالملک (نایب‌السلطنه احمدشاه) به قه‌الاسلام تبریزی، مندرج در: مجموعه آثار قلمی شادروان قه‌الاسلام...، صص ۳۲۷-۳۲۹.
- ۱۱۹- ر.ک: مشروطه گیلان، رابینو، ص ۱۶۳؛ کتاب آبی، ۷۰۰/۳.
- ۱۲۰- ر.ک: «اندیشه سبز، زندگی سرخ»، از همین قلم.
- ۱۲۱- تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۱۸۲؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملک‌زاده، ۴۰۳/۲. شیخ همچنین شرحی درباره بانک ملی، به شاگردش علامه محمد قزوینی معروف، که آن زمان در اروپا می‌زیست و اخبار مربوط به ایران در مطبوعات غربی را برای شیخ می‌فرستاد، نوشت. ر.ک: به نامه قزوینی به شیخ، در آغاز بخش گذشته.
- ۱۲۲- خوشبختانه متن سؤال را، که در رساله شیخ نیامده، می‌توان در کتاب هدایه‌الطالبین تصنیف مرحوم آیت‌الله حاج‌سیدعبدالحسین لاری شاگرد دیگر میرزا یافت: «سؤال - استعمال مطعومات و مشروبات و ملبوسات و مصنوعات مجلوبه از بلاد کفره که جمیع یا اغلب اهالی آنها کفارند و منتشر در بلاد اسلامی شده، چه صورت دارد؟ بینوا توجروا» ر.ک: ولایت فقیه، زیربنای فکری مشروطه مشروعه، سیدمحمدتقی آیت‌اللهی، صص ۱۵۰-۱۴۸ و ۱۷۳-۱۷۷.
- ۱۲۳- رساله سؤال و جواب از میرزای شیرازی، قطع جیبی، تهران، ۱۳۰۶ق؛ قرارداد رژی ۱۸۹۰م یا تاریخ انحصار دخانیات در سال ۱۳۰۹ه.ق، مقدمه ابراهیم دهگان.
- ۱۲۴- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ص ۴۱۰.
- ۱۲۵- «بیست و دو رساله تبلیغاتی از دوره انقلاب مشروطیت»، محمداسماعیل رضوانی، مندرج در: راهنمای کتاب، س ۱۲، ش ۵ و ۶، صص ۲۳۳-۲۳۲.
- ۱۲۶- معارف الرجال، ۱۵۸/۲.
- ۱۲۷- رسائل، اعلامیه‌ها...، ترکمان، صص ۲۶۱-۲۶۰.
- ۱۲۸- روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۱۸۹۸/۳. نیز ر.ک: فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت، آدمیت، ص ۳۱۷.
- ۱۲۹- به زودی.
- ۱۳۰- «مجموعه خاطرات، شامل گوشه‌هایی از تاریخ معاصر»، به مدیریت سیف‌الله وحیدنیا، ش ۳، بهار ۱۳۵۹ش، صص ۹۰-۸۹.
- ۱۳۱- رسائل، اعلامیه‌ها...، ترکمان، صص ۲۸۶-۲۸۵ و ۳۴۷-۳۵۱.
- ۱۳۲- رسائل، اعلامیه‌ها...، ترکمان، ص ۵۶. برای منزلت «قانون» در اندیشه شیخ ر.ک: رهیافتی بر مبانی اندیشه‌های سیاسی شیعه در قرن اخیر...، مظفر نامدار، مندرج در: تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، مجموعه مقالات، ص ۲۳ به بعد.
- ۱۳۳- تفکر نوین سیاسی اسلام، حمید عنایت، ترجمه ابوطالب صارمی، صص ۲۲۵ و ۲۳۷.

شیخ فضل الله نوری؛ مصلح دین ورز و دادخواه

۱۳۴- «روزنامه شیخ فضل الله نوری»، دکتر محمد اسماعیل رضوانی، مندرج در مجله تاریخ، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شمه ۲، ج ۱، ۱۳۵۶ش، ص ۱۵۹. رضوانی می گوید: «سالها شیخ را «طرفدار استبداد» می پنداشتم، اما بعدا دریافتم که: «آن بزرگ... برخلاف آنچه که عده ای گمان می برند، مخالف با مشروطه [یعنی تحدید اختیارات شاه] نبود». بلکه «می فرمود: مشروطه ای که در فرنگستان ساری و جاری است، با مشخصات خاصی که دارد، شایسته اجرا در ایران نیست. ایرانیان باید مشروطه ای منطبق بر سنن ملی و مذهبی خود برقرار کنند...» («بیست و دو رساله تبلیغاتی از دوره انقلاب مشروطیت»، همو، مندرج در راهنمای کتاب، س ۱۲، شمه ۶-۵، صص ۲۳۳-۲۳۲).

۱۳۵- رسائل، اعلامیه ها...، ص ۳۳۹.

۱۳۶- راهنمای کتاب، س ۱۹، شمه ۱۱ و ۱۲، صص ۹۰۹-۹۰۶، راپرت اجتماع باغشاه.

۱۳۷- تاریخ کرد و کردستان...، محمد مردوخ ۲۵۶/۲. چندی بعد نیز شیخ (با مشاهده ضعف نفس شاه در برابر فشار سفرای بیگانه، و وزیر پیشنهادی آنان: سعدالدوله) به صدراعظم نوشت: «صریحا... به شاه عرض نمایم... این مردم که شاه را می خواهند محض این است که علم اسلام دست ایشان است و اگر علم را از دست بدهند مملکت به صد درجه زیاده اغتشاش می شود، به درجه ای قتل و مقابله بشود که هیچ دولتی نتواند جلوگیری بکند... اگر فی الجمله میلی به آن طرف شود اول حرفی که هست تکفیر است و آن وقت رودخانه ها از خون روان شود... والله، والله، و الله این تشرها مأخذ ندارد... بحمدالله تعالی اعلی حضرت مؤیدند در تقویت اسلام، اگر آئی بخواهند سستی نمایند اول درجه ضعیف است... باید اجتماع ملی بشود و فریاد و اسلاها بلند شود و تلگراف به مراکز این سفارات سخت شود و به خود اینها هم پیغامات سخت داده شود و اعلی حضرت هم بیهوده تمکین ننمایند و جواب سخت بدهند...» (تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ترجمه حسن معاصر، صص ۹۳۶-۹۳۵). نامه فوق، در نشان دادن موضع و موقف «مستقل» و «ولایت مدارانه» شیخ در برابر شاه، کاملا گویاست. خاصه این سخن که به شاه گوشزد می کند: «این مردم که شاه را می خواهند محض این است که علم اسلام دست ایشان است»، به وضوح می رساند که هرگز موضوع «شاه پرستی» و «تقدس! ذات ملوکانه» و هواداری از او به عنوان «مقامی مافوق دین و قانون!» در کار نیست. شاه، در مقام سلطان کشور اسلامی، موظف به حفظ کیان دین و ایستادگی در برابر استعمارگرانی است که علم اسلام را خوار و سرنگون می خواهند. لذا اگر حمایتی از او می شود صرفا به این اعتبار است. حتی تهدید می کند: چنانچه شاه کمترین «میلی» به طرف روس و انگلیس نشان دهد «اول حرفی که هست تکفیر است و آن وقت رودخانه ها از خون روان می شود!» یعنی اگر محمدعلیشاه نیز جبهه عوض کند و با مخالفین اسلام از در سازش درآید، حمایتی که از او در کار نیست، هیچ، او را آماج ستیز هم قرار خواهد داد!

۱۳۸- شیخ در مکتوب به علما، از «دو لفظ دلربای عدالت و شورا» سخن می گوید که به اعتقاد او دستاویز غریبزدگان شده است (تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۴۱۰).

۱۳۹- رسائل، اعلامیه ها...، ترکمان، صص ۱۱۱-۱۱۰.

۱۴۰- تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۴۱۰.

۱۴۱- رسائل، اعلامیه ها...، ترکمان، ص ۱۰۳.

۱۴۲- مکتوبات، اعلامیه ها...، ترکمان، صص ۴۱-۴۰. بعدها نیز که راز مخالفت وی با مشروطه را جويا شدند، اشک در چشمانش حلقه زد و فرمود مخالفت من، با گروهها و جراید ضداسلام است، نه اجرای عدالت: «علمای اسلام مأمورند برای اجرای عدالت و جلوگیری از ظلم. چگونه من مخالف با عدالت و مروج ظلم می شوم؟!» تاریخ پیدایش مشروطیت در ایران، ادیب هروی، صص ۱۴۳-۱۳۶).

۱۴۳- رسائل، اعلامیه ها...، صص ۱۱۱-۱۱۰. از مبنای «توحیدی» اسلام در امر حکومت و قانون گذاری، و دیدگاههای شیخ در این زمینه، در بخش پایانی کتاب سخن گفته ایم.

۱۴۴- تاریخ معاصر ایران...، پیتز آوری، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، ص ۲۵۱.

۱۴۵- تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۲۸۷. تأکید روی کلمات از ماست. مجله هفتگی وحید، س ۵، دوره جدید، شمه ۱۶، ص ۱۴.

۱۴۶- رسائل، اعلامیه ها...، ترکمان، ص ۳۵۶.

۱۴۷- رسائل، اعلامیه ها...، ترکمان، ص ۱۱۰.

۱۴۸- تاریخ مشروطه ایران، کسروی، صص ۲۸۸-۲۸۷: «... اگر وضع مملکت بر گرفتن خراج شرعی بر صدقات لازمه از زکات و... و صرف در مصارف» شرعی آن بشود «کارها اصلاح» می‌گردد «و بالجمله، اگر از اول امر، عنوان مجلس عنوان سلطنت جدید بر قوانین شرعیه باشد قائمه اسلام همواره مشید خواهد بود.»

۱۴۹- رسائل، اعلامیه‌ها...، ص ۱۱۳.

۱۵۰- در لوائح ایام تحسن شیخ در حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام، این دو نکته چنین خاطر نشان شده است: بایستی «فصل دائر به مراعات موافقت قوانین مجلس با شرع مقدس، و مراقبت هیأتی از عدول مجتهدین در هر عصر بر مجلس شورا - به همان عبارت که همگی نوشته‌ایم - بر فصول نظامنامه [= متمم قانون اساسی] افزوده شود» و مجلس شورا نیز «به هیچ وجه حق دخالت در تعیین آن هیأت از عدول مجتهدین» نداشته «و اختیار انتخاب و تعیین و سایر جهات راجعه به آن هیأت، کلیتاً با علماء مقلدین هر عصر» باشد و «لاغیر». «هرگاه وکلای مجلس این پیشنهاد را همراه با سایر اصلاحات اسلامی در موارد قانون اساسی بپذیرند «احدی از علمای اسلام و طبقات مسلمین را با ایشان سخنی نخواهد بود و مجلس دارالشورای کبرای ملی اسلامی هم حقیقتاً به لقب (مقدس) و دعای (شیدالله ارکانه) شایسته و سزاوار خواهد گردید.» (رسائل، اعلامیه‌ها...، ترکمان، صص ۲۶۸-۲۶۷).

۱۵۱- سخنان شیخ در این بخش، عمدتاً از دو رساله منسوب به ایشان: «تذکره الغافل» و «تحریم مشروطیت» اتخاذ شده، که متن آنها را آقای ترکمان در «رسائل، اعلامیه‌ها...» آورده‌اند. ضمناً مجموعه سخنان و آرای شیخ را، در کلتی منسجم و هماهنگ، در پایان کتاب: «کارنامه شیخ فضل‌الله نوری؛ پرسشها و پاسخها» آورده‌ایم که خوانندگان می‌توانند مراجعه کنند.

۱۵۲- تمامی آنچه که مردم [در زندگی فردی و اجتماعی خویش] بدان نیازمندند.

۱۵۳- دیه جراحی است که توسط شخصی بر بدن کسی وارد آمده است.

۱۵۴- بر شماست که قانون اساسی اسلامی را طلب کنید، باز هم بر شماست که قانون اساسی اسلامی را مطالبه نمایید؛ چرا که اصلاح‌کننده امر دین و دنیای شماست.

۱۵۵- خاطرات من یا روش شدن تاریخ صد ساله، اعظام‌الوزاره، ۴/۱.

۱۵۶- خاطرات احتشام‌السلطنه، به کوشش سیدمحمد مهدی موسوی، ص ۵۷۳. برای نقش شیخ شهید در نهضت تنباکو، همچنین ر.ک: اندیشه دینی و جنبش ضد رژی در ایران، آبادیان، ۱۳۹-۱۳۲ و ۱۷۳-۱۷۲ و نیز بحث مفصل ما در کتاب «اندیشه سبز، زندگی سرخ».

۱۵۷- تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام، بخش اول، ۴/۲. در مورد مبارزه شیخ شهید با امین‌السلطان و نقش او در سرنگونی اتابک، همچنین ر.ک: خاطرات و اسناد حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی، باب دوم و سوم: اسناد، صص ۲۹۸-۲۹۷، ۳۰۹، ۳۲۸ و ۳۳۶-۳۳۷؛ تاریخ انقلاب ایران، ابن نصرالله مستوفی، مندرج در: مکتوبات، اعلامیه‌ها...، ترکمان، ص ۱۶۵؛ حیات یحیی، دولت‌آبادی، ۳/۲؛ عصر بی‌خبری...، ابراهیم تیموری، ص ۷۸؛ عین‌الدوله و رژیم مشروطه، مهدی داودی، ص ۶۹.

۱۵۸- گیان در جنبش مشروطیت، فخرایی، ص ۶۸. توجه شود که عین‌الدوله اتابک اعظم، صدراعظم مقتدر و مهیب مظفرالدینشاه، نوه فتحعلیشاه و شاهزاده قجر، برادرزن ناصرالدین شاه، و شوهر دختر مظفرالدینشاه (انیس‌الدوله) بود (فرهنگ رجال قاجار، جرج پ، چرچیل، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، صص ۱۲۲ و ۱۳۰).

۱۵۹- تاریخ انقلاب مشروطیت...، ۳۶۲/۲. کسروی هم می‌نویسد: «عین‌الدوله بسیار می‌خواست که، باری، این را نگذارد، و نتوانست» (تاریخ مشروطه ایران، ص ۱۰۷).

۱۶۰- ر.ک: مکتوبات، اعلامیه‌ها...، ترکمان، ص ۳۵۵؛ اظهارات سیدمحمدعلی شوشتری.

۱۶۱- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملک‌زاده، ۳۶۶/۲.

۱۶۲- مصاحبه این جانب با فرزند آیت‌الله کفایی (حجت‌الاسلام والمسلمین حاج میرزا عبدالرضا کفایی)، ۱۵ شهریور ۱۳۷۹ شمسی.

۱۶۳- فکر آزادی، آدمیت، ص ۲۴۶؛ شرح حال رجال ایران، بامداد، ۹۷/۳. و نیز: انجمنهای سری در انقلاب مشروطیت، راین، ص ۷۹؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملک‌زاده، ۳۶۶/۲؛ تاریخ معاصر ایران، پیتز آوری، ترجمه رفیعی مهرآبادی، ص ۲۴۹؛ روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۱۸۰۰/۳؛ تاریخ انحطاط مجلس، مجدالاسلام کرمانی، ص

شیخ فضل الله نوری؛ مصلح دین ورز و دادخواه

- ۲۸۵؛ قیام آذربایجان و ستارخان، امیرخیزی، ص ۴۵۷؛ گنجعلیخان، باستانی پاریزی، ص ۳۴۳؛ مجموعه آثار...
ثقه الاسلام، فتحی، ص ۴۷۲؛ پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، اتحادیه، ص ۱۰۸؛ سیدجمال واعظ
اصفهان، یغمایی، ص ۲۹۱.
- ۱۶۴- حتی تقی زاده می نویسد: «تکیه گاه بزرگ مجلس و مایه قوت و قدرت آن» را «علمای بزرگ طهران» می داند
«که در رأس آنها آقا سید عبدالله بهبهانی و آقامیرسید محمد طباطبایی و حاج شیخ فضل الله نوری بودند». ر.ک: زمینه
انقلاب مشروطیت ایران (سه خطابه)، ص ۴۴.
- ۱۶۵- تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۸۵.
- ۱۶۶- ر.ک: تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، ۵۵۸/۳ و ۵۶۲ و ۵۶۷؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملک زاده،
۳۷۹/۲-۳۸۰.
- ۱۶۷- برای گامهای انحرافی دیگر در نهضت عدالتخواهی ر.ک: «اندیشه سبز...»، از همین قلم.
- ۱۶۸- تاریخ مشروطه ایران، صص ۲۴۸ و ۱۶۵.
- ۱۶۹- تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، بخش دوم، ۱۶۹/۴.
- ۱۷۰- تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۸۲۷.
- ۱۷۱- برای نظامنامه این مجلس ر.ک: خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، صص ۴۱۳-۴۱۰؛ سفرنامه عبدالصمد میرزا سالور
عزالدوله به اروپا، تنظیم و تصحیح مسعود سالور، صص ۹۰-۸۴؛ تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ترجمه حسن
معاصر، صص ۱۰۰۰-۹۹۸.
- ۱۷۲- خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، صص ۴۰۲-۴۰۱.
- ۱۷۳- در این باره به تفصیل در «کارنامه شیخ فضل الله نوری؛ پرسشها و پاسخها» سخن گفته ایم.
- ۱۷۴- حتی «خسرو روزبه» مشهور نیز در آخرین دفاع خویش در دادگاه تجدیدنظر نظامی پس از ۲۸ مرداد، جهت
اثبات ماهیت استبدادی رژیم پهلوی و تعطیل مشروطیت، به موقوف الاجرا ماندن اصل دوم متمم قانون اساسی و
اصول همخوان با آن (اصل ۲۷ و اصل الحاقی مصوب ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ش) استدلال کرد! ر.ک، محاکمه و دفاع
خسرو روزبه، صص ۷۲-۷۰.
- ۱۷۵- بی جهت نیست که دشمن هم - در عصر مشروطه - در ترفندها و اقدامات خود، بیش و پیش از همه
شیخ فضل الله را در نظر گرفته و می پایید. چنانکه، در توطئه حذف قید «اسلامی» از عنوان مجلس شورا و تبدیل
آن به «ملی» (که کاردار سفارت انگلیس «مستر گرانت داف» رسماً در آن دست داشت) استدلال! توطئه پردازان، آن
بود که: «شاید یک زمانی مانند شیخ فضل الله ملایی پیدا شود که... همه اهل مجلس را تکفیر و لاقبل تفسیق کند،
آن وقت محرک مردم شود که کافر و فاسق را به مجلس اسلامی چه کار است...!» (تاریخ بیداری ایرانیان، بخش
اول، ۵۶۲/۲).
- ۱۷۶- غریزدگی، جلال آل احمد، ص ۷۸. و شگفتا که شیخ خود، این آینده سیاه را - که به زودی رخ نمود - در همان
«گرگ و میش» مشروطه اول پیش بینی کرده و در روزگار تحصن در حضرت عبدالعظیم علیه السلام در نامه به
علمای بلاد هشدار داده بود: «جماعت آزادی طلب، به توسط دو لفظ دلربای «عدالت» و «شورا»، برادران ما را فریفته
به جانب «لامذهبی» می رانند و گمان می رود که عصر ریاست روحانی شما [= حاکمیت شرعی علمای دین] در
تاریخ انقراض دولت اسلام و انقلاب شریعت خیرالانام [= دگرگونی و محو دیانت] واقع بشود و چیزی نگذرد که
حریت مطلقه رواج، و منکرات مجاز و مسکرات مباح، و مخدرات [= زنها] مکشوف، و شریعت منسوخ، و قرآن
مهجور بشود...» (تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۴۱۰).